

بیان الحکمیه

مجموعه ای که پیش روی شماست تحلیل برخی رویدادهای مهم است که محورهای آن در نشست های هم اندیشی سیاسی با حضور نخبگان و صاحب نظران این عرصه تعیین و توسط کارشناسان مسائل روز تدوین و نگارش می گردد. تلاش نویسندگان و تحلیل گران بر این است که مطالب ارائه شده نزدیکترین تحلیل به دیدگاه های مقام معظم رهبری مدظله العالی باشد و مورد توجه و استفاده سخنرانان برای طرح در مناظر قرار گیرد. خوشحال خواهیم شد نظرات و پیشنهادات اصلاحی را برای تکمیل این مجموعه ارسال نمائید.

معاونت فرهنگی هیات رزمندگان اسلام

تلفن: ۸۸۹۶۰۴۳۰

نمابر: ۸۹۷۸۰۳۱۳

پست الکترونیک: info@eheyat.com

شماره پیامک: ۶۶۰۰۰۹۹۷۵۵

فهرست

- ۵..... **ضرورت انقلابی‌گری و انقلابی ماندن** / رسول سنائی راد.....
- ۶..... مقدمه.....
- ۶..... انقلابی‌گری و انقلابی بودن به چه معنا است؟.....
- ۷..... شاخص‌های انقلابی‌گری.....
- ۹..... ثمرات انقلابی‌گری و انقلابی بودن.....
- ۱۱..... **سعودی‌ها؛ مهره سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا** / عباس حاجی نجاری.....
- ۱۲..... چکیده.....
- ۱۳..... پیشینه تحولات منطقه.....
- ۱۴..... تحرکات اخیر سعودی‌ها.....
- ۱۶..... عربستان در مأموریت جنگ نیابتی.....
- ۱۷..... اهداف و پیامدها.....
- ۱۸..... تدابیر راهبردی نظام اسلامی.....

- هدف آمریکا از تحمیل «برجام منطقه‌ای» چیست؟** / دکتر رضا داوری ۲۱
- چکیده ۲۲
- محورهای اصلی مقاله ۲۵
- سم مهلک اعتماد به آمریکا ۲۶
- حصار استراتژیک در مرزهای ایران ۲۷
- تجربه‌های عملی اجرای برجام ۲۹
- تسخیر اکوسیستم اجتماعی ایران ۳۱
- مخاطرات حفظ برجام به هر قیمت ۳۳
- نقش جمهوری اسلامی ایران در شکست راهبردهای منطقه‌ای آمریکا ۳۵
- استفاده ابزاری از شرایط القایی ۳۸

- کارنامه یک ساله برجام / مهدی محمدی** ۴۱
- تعهدات انجام شده از سوی ایران ۴۲
- مختصری از عدم اجرای تعهدات غربی ها ۴۳

۴۵. عوامل مؤثر در تهدید سرمایه اجتماعی نظام جمهوری اسلامی / دکتر عبدالله گنجی.....
۴۶. چکیده.....
۴۸. تعریف سرمایه اجتماعی.....
۴۹. مهم‌ترین عوامل فرو کاهنده سرمایه اجتماعی نظام.....
۵۳. شاخص‌های فرو کاهنده سرمایه اجتماعی.....
۵۷. نتیجه‌گیری.....

۵۹. احمدی نژاد و نمودهای انحرافی / رسول سنائی راد.....
۶۰. چکیده.....
۶۱. مقدمه.....
۶۲. اهداف احمدی نژاد از تحركات سیاسی پرشده و زود هنگام.....
۶۲. مخاطبان و همراهان.....
۶۳. فاصله واقعیت‌های مربوط به احمدی نژاد با برداشت‌های شیفتگان و دلدادگان وی.....

پیشانی و انقلاب

ضرورت انقلابی گری
و انقلابی ماندن

شهریور ۱۳۹۵

رسول سنائی راد

«انقلابی‌گری و انقلابی ماندن» از گزاره‌هایی است که در فرمایشات امام خامنه‌ای در ماه‌های اخیر فراوانی معنی‌داری یافته و اجتماعات عمومی مثل اجتماع عظیم و پرشکوه سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) تا جمع نخبگان و مسئولین مثل نمایندگان خبرگان رهبری و مجلس شورای اسلامی و از قشر فکری مثل طلاب تا نظامیان و پاسداران بهانه و زمینه تبیین و ترویج آن بوده است.

اما انقلابی‌گری و انقلابی ماندن چه معنایی داشته و چرا رهبری انقلاب بر آن اصرار و تاکید دارد؟ چگونه می‌توان انقلابی بود و انقلابی ماند؟ ثمرات و پیامدهای انقلابی‌گری و انقلابی بودن چیست؟ پاسخ به این سؤالات می‌تواند فلسفه این اصرار و تاکید معظم‌له را روشن و انگیزه حرکت و تلاش برای پاسخگویی به این دغدغه مهم و اساسی را تأمین کند. در این نوشتار سعی شده تا پاسخ به سؤالات فوق ارائه شود.

الف - انقلابی‌گری و انقلابی بودن به چه معنا است؟

گاهی به انقلابی بودن، صبغه تاریخی داده شده و صرفاً آنهایی انقلابی تلقی می‌شوند که از خرداد ۱۳۴۲ وارد روند انقلاب شده، زندان رفته، شکنجه شده و در مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی ایفای نقش کرده و در پیروزی انقلاب اسلامی مشارکت داشته‌اند.

یک نگاه هم انقلابی‌گری را به معنای تندخویی، بی‌نظمی و اقدامات و رفتارهای احساسی و انقلابی بودن را به معنای مخالفت با نظم مستقر و قوانین و مقررات حاکم و در هم شکستن نظام قانونی شمرده و از آن برداشتی هرج و مرج طلبانه دارند.

حال آنکه گرچه انقلاب اسلامی نقطه مرجع برای فهم و تحلیل‌های مربوط به موضوعاتی چون انقلابی‌گری و انقلابی بودن است، اما منظور از انقلابی‌گری به صورت مستمر و دائمی، داشتن شرایط لازم اخلاقی و روحی مثل اراده، پشتکار، شجاعت، صداقت، روح جهادی، تدبیر و لیاقت سیاسی و اعتقادی برای شرکت در روند پیشبردگی و پیشروندگی انقلاب اسلامی و کمک به ماندگاری انقلاب اسلامی است.

از این‌رو امام خامنه‌ای با رد مفهوم تاریخی انقلاب که انقلابی‌گری را تنها به یک نسل

منحصر کرده و اجاره رویش نمی‌دهد، آن را به تمامی نسل‌ها تسری داده و با زنده و پویا معرفی کردن انقلاب در روند تمدن‌سازی اسلامی، آن را نافی نظم و انضباط ندانسته، بلکه معتقدند: «حرکت انقلابی، بر خلاف القائنات افراد خبیث و یک عده قلم به مزدهای داخلی که آن را ترویج و این طور القاء می‌کنند که انقلاب یعنی آشفتگی، سردرگمی، هیچی به هیچی نبودن و سنگ روی سنگ بند نشدن نیست. بلکه انضباط انقلابی، برترین و قوی‌ترین انضباط است.» (۸۲/۴/۱)

همچنین به تعریف موسع از انقلاب، از انقلابی‌گری نیز رفع هرگونه محدود زمانی و مکانی می‌فرمایند. معظم‌له معتقدند: «انقلاب را نباید محدود کرد به حوادث انقلابی مثلاً آغاز انقلاب و شروع انقلاب و روزهای پیروزی انقلاب که بخش کوچکی از مجموعه انقلاب است. شاید اگر چنانچه کسی معنای انقلاب را درست ملاحظه کند، [می‌بیند] حرکت انقلاب یعنی یک دگرگونی همه‌جانبه در مجموعه بشری - یا در یک ملت یا فراتر از ملت در یک نسل در یک تمدن، معنای انقلاب این است.» (۹۴/۶/۲۵) همچنین انقلابی به عنوان یک روش هم مد نظر رهبر معظم انقلاب است. آنجا که می‌فرماید: «من دیپلمات نیستم، من انقلابی‌ام. حرف را صریح و صادقانه می‌گویم.» (۹۱/۱۱/۱۹) لذا انقلابی‌گری معنایی متضاد با محافظه‌کاری هم می‌دهد و لذا با فاطعیت و مقاومت پیوند خورده و مقابل ترس و سازش قرار می‌گیرد.

ب- شاخص‌های انقلابی‌گری

گرچه تعریف انقلابی‌گری تا حدودی روشن است، اما شاخص‌ها می‌تواند هم در فهم بهتر و شفاف‌تر و هم در تعیین مؤلفه‌ها و ابعاد موضوع برای پیاده‌سازی و تقویت آن کمک و از برداشت‌های ناصواب و انحرافی جلوگیری کند. به ویژه اینکه انقلابی‌گری معنایی مشکک یعنی قابل تشکیک است.

بنابراین هم در تعریف و هم در تعیین شاخص‌ها با توجه به اینکه انقلاب اسلامی، نقطه مرجع (benchmark) است. شاخص‌های انقلابی‌گری و انقلابی بودن عبارتند از:

۱- پای‌بندی به مبانی و ارزش‌های انقلاب اسلامی (تکیه بر اسلام ناب، استقامت، مردمی

بودن، دفاع از مظلوم، استکبارستیزی و...

۲- هدفگیری آرمانهای انقلاب و همت بلند برای رسیدن به آنها.

۳- پای بندی به استقلال همه جانبه کشور، (سیاسی، فرهنگی و اقتصادی)

۴- حساسیت در برابر دشمن و نقشه دشمن (بی اعتمادی به دشمن و آمادگی جهادی در برابر او)

۵- تقوای دینی و سیاسی (مواظبت از لغزش های سیاسی و مسئولیتی و حفظ سلامت و پاکی در ادای مسئولیت ها)

۶- شجاعت و شهامت و نداشتن ترس و خجالت از بیان مواضع صریح در برابر دشمن

۷- بصیرت و ژرف بینی در برابر شرایط پیچیده و دوری از ساده اندیشی و فریب خوردن از دشمن

۸- دوری از تجمل گرایی، اشرافیت و دنیا پرستی

۹- انضباط و نظم قوی و دوری از آشفتگی و سردرگمی

۱۰- نداشتن روحیه محافظه کاری در مواجهه با انحراف از آرمانهای انقلاب اسلامی

در کنار شاخص های فوق بایستی به بیان یک ملاحظه کلی برای صیانت و پاسداری انقلابی گری از انحراف و لغزش پرداخت و آنهم با جلوگیری از برداشت غلط از این مفهوم والا و متعالی، شیرین است. انحرافی که هم در القائات عناصر واداده و مخالف انقلاب و هم برخی رفتارهای نسنجیده و احساسی و شتابزده یاران قشری و سطحی نگر انقلاب اتفاق می افتد. از این رو رهبر معظم انقلاب اسلامی که خود نماد و تجسم انقلابی گری و انقلابی بودن هستند می فرمایند: «من یک انقلابی ام» و با صراحت تاکید دارند: «انقلابی گری برخلاف نظر و تبلیغ برخی ها، تندروری نیست. بلکه انقلابی گری یعنی عادلانه، خردمندانه، دقیق، دلسوزانه، منصفانه، قاطعانه و بدون رودربایستی عمل کردن است.» (۹۵/۴/۹)

علاوه بر این معظم له به صراحت برخی اقدامات احساسی و خودسرانه را که گاه با تصور انقلابی گری انجام می شود تقبیح و تاکید می کنند: «من با بهم زدن مجالس مخالفم، هر مجلسی که می خواهد باشد. به هم زدن مجلس یک کاری است بی فایده و احياناً مضر. اقلش این است که بی فایده است، اکثرش این است که مضر است، چه لزومی دارد؟» (۹۵/۴/۱۴)

ج- ثمرات انقلابی گری و انقلابی بودن

تاکید بر انقلابی گری و انقلابی ماندن در آستانه دهه چهارم انقلاب که به خروج نسل اول انقلاب از دایره مسئولیت‌ها و اثرگذاری بر صحنه سیاسی همزمان شده و فشارهای دشمنان برای فروپاشی نظام، همراه با پیچیدگی شرایط و «خط نفوذ» گردیده که به دنبال مهار انقلاب اسلامی و توقف روند پیشرفت و توسعه آن است، نوعی ترمیم و تکامل هویتی به حساب می‌آید که پیامدها و ثمرات زیر را رقم خواهد زد:

- ۱- ارتقاء روحیه استقامت و پایداری در جامعه و افزایش قدرت ملی.
 - ۲- افزایش خصلت‌های جهادی و مبارزه‌جویی در برابر تهدید و فشار دشمن و روحیه کار جهادی و مدیریت جهادی برای حل مسائل اساسی کشور
 - ۳- ایجاد غیرت و حساسیت در برابر نفوذ و سلطه دشمنان در شرایط پس‌اوج و آمادگی برای جهاد کبیر و حفظ استقلال کشور و عزت ملی.
 - ۴- خنثی شدن خط نرمالیزاسیون یا خالی کردن نظام و جامعه از ماهیت دینی و انقلابی که مقدمه تسلیم شدن در برابر نظم مطلوب نظام استکباری و تبدیل ایران اسلامی به یک متحد غرب به حساب می‌آید.
 - ۵- فراهم ساختن پشتوانه روحی - معنوی برای پیشرفت و اقتدار کشور که متکی بر اقتصاد مقاومتی، علوم و فناوری‌های پیشرفته و فرهنگ حماسی است.
 - ۶- ایجاد زمینه جهش و شتاب برای حل مشکلات کشور با تکیه بر منابع داخلی و استحکام بخشی از درون و خنثی سازی فشار بیرونی.
- در واقع انقلابی گری و انقلابی ماندن کلید اصلی و گم شده حل مسائل اساسی و حفظ استقلال کشور و صیانت بخشی از نظام در برابر نفوذ در شرایط جهاد کبیر است که البته قبل از هر چیز نیاز به اقدام و عمل از سوی مسئولان در عرصه مدیریت جهادی و رعایت در رفتار و همراهی عملی و اثبات به ثمردهی و نتیجه از سوی عناصر و توده‌های انقلابی دارد.

پنج‌شنبه ۱۳۹۵

سعودی‌ها؛
مهره سیاست‌های منطقه‌ای
آمریکا

شهریور ۱۳۹۵

عباس حاجی‌نجاری

چکیده

نظام سلطه به رهبری آمریکا بعد از ناکامی در مواجهه مستقیم با ایران تلاش اصلی خود را بر درونی سازی منازعه در جهان اسلام متمرکز کرده و تلاش دارد با استفاده از عربستان و وهابیت به آن رنگ ایدئولوژیک داده و زمینه های تاریخی مناقشات بین مسلمانان را نیز زنده کند و هزینه های این منازعه را نیز از درون کشورهای منطقه تامین کند. در واقع آمریکاییها موقعیت خود را از سطح بازیگری در تحولات منطقه به سطح مدیریت تحولات با بکارگیری ظرفیتهای منطقه ای ارتقا دادند و سطح عملیاتی خود را کاهش دادند، تا هم هزینه خود را کم کنند، هم مشروعیت خود را در بین کشورهای منطقه و مسلمانان بازسازی کنند.

مبتنی بر این راهبرد رفتار سعودی ها در دو سال گذشته به نحوی ساماندهی شده است که تاثیرات غیرقابل انکاری بر امنیت داخلی و منافع منطقه ای ایران داشته باشد که اهداف اصلی آنها انتقال درگیری از کانونهای بحران در منطقه به داخل ایران و بی ثبات سازی امنیت داخلی ایران، تخلیه ظرفیت ایران در جبهه مقاومت از طریق گسترش جغرافیای منازعه و مشغول کردن به درگیریهای داخلی با معارضان و منافقین، تغییر محاسبات در مسئولان کشور، واداشتن ایران به پذیرش الزامات و پیشنهادات غرب و کنار گذاشتن روحیه انقلابی از طریق برجام های ۲ و ۳ است. و اینها همه در حالی است که ایران به دلیل تمرکز و حمایت از نیروهای مقاومت دست برتر را در تحولات منطقه دارد. مقام معظم رهبری نیز در دیدار اخیر خود با اقشار مختلف مردم، ضمن مخالفت با برجام های بعدی، آمریکا را به وجود آورنده یا تشدید کننده مشکلات منطقه دانسته و تأکید کردند با وجود همه تلاشهای آمریکاییها، نقشه ها و برنامه های آنها افشا شده و آمریکا در منطقه روز به روز، رو به ضعف بیشتری است.

پیشینه تحولات منطقه

رقابت عربستان با ایران در منطقه غرب آسیا و جهان اسلام اگرچه به سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باز می‌گردد، اما پس از پیروزی انقلاب به دلیل ماهیت انقلاب اسلامی و نقشی که نظام اسلامی در تجلی و گسترش اسلام ناب محمدی در منطقه داشت و ایران را به ام القرای جهان اسلام تبدیل کرد، سعودی‌ها به شدت نگران شده و از همان سالهای پس از پیروزی انقلاب مخالفتها و کارشکنی‌های خود در برابر ایران را به انحاء مختلف ادامه داده که حمایتهای گسترده در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و به شهادت رساندن بیش از ۴۵۰ تن از حجاج بیت الله الحرام در سال ۱۳۶۶ مصداق بارز آن بود. اما به رغم آن طرفین تا چند سال پیش، بیشتر در پی مدیریت اختلافات و جلوگیری از تشدید درگیری‌های لفظی و تبلیغاتی بودند. اما بعد از بهار عربی و خصوصاً با مرگ ملک عبدالله و روی کار آمدن ملک سلمان در آغاز سال ۲۰۱۵، عربستان سیاست خصمانه و تهاجمی آشکاری را در قبال ایران و برخی کشورهای منطقه در دستور کار قرار داده است.

دخالت گسترده در جنگ سوریه، لشکر کشی به بحرین، راه اندازی جنگ یمن، کارشکنی‌های متعدد در فرایند سیاسی لبنان و گنجاندن حزب الله در لیست گروه‌های تروریستی، دخالت در امور داخلی عراق، اعدام و وضع محدودیت‌های متعدد علیه شیعیان عربستان، باج دادن به کشورهای مختلف برای ایجاد جبهه واحدی از دولت‌ها در راستای تقابل با تهران، و در روزهای اخیر سفر انور عشقی به سرزمین‌های اشغالی و عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و حضور ترکی فیصل به نمایندگی از سعودی‌ها در نشست اخیر منافقین در فرانسه ... بخش‌هایی از اقدامات ریاض برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی است.

رفتار سعودی‌ها در دو سال گذشته به نحوی ساماندهی شده است که تاثیرات غیرقابل انکاری بر امنیت داخلی و منافع منطقه ای ایران داشته است. با یک نگاه اجمالی می‌توان گفت که سعودی‌ها نیابتاً در یکسال گذشته اقدامات متعددی را علیه ایران طراحی و به اجرا درآورده‌اند، در حالیکه ایران در مقابل آنها تقریباً تحرک خاصی نداشته است؛ واقعه منا، بیانیه کنفرانس اسلامی علیه ایران، تنزل و قطع رابطه چند کشور اسلامی با ایران،

ماجرای فرودگاه جده وهتک دو نوجوان ایرانی، اعزام تروریستهای به داخل کشور، ملاقات با منافقین، تعطیلی حج سال ۹۵، ندادن ویزا به وزیر ارشاد، رفتار تحقیر آمیز با وزیر بهداشت که پیگیر وضعیت شهدای منا بود، حمله به متحدین ایران در یمن، حمایت از گروههای مقابل ایران در سوریه و عراق، در اختیار گرفتن سهم ایران از بازار نفت و پایین نگه داشتن قیمت آن، قطع رابطه با ایران و کارشکنی در برجام از جمله این اقدامات است. در مقابل واکنش دولت ایران به این اقدامات، هوشمندانه و مقتدرانه نبود سیاست مدارا و دیپلماسی انفعال را در پیش گرفت.

البته در عرصه دیگر خدمات مستشاری ایران واقدامات سر پنجه های مقاومت؛ سعودی ها و متحدین آنها را در یمن، سوریه، عراق و لبنان زمین گیر کرده و به نوعی ابتکار عمل را در دست ایران و متحدینش در جبهه مقاومت قرار داده است و واکنشهای سعودی ها در واقع حرکت‌های منفعلانه ای در برابر پیروزی های جبهه مقاومت است.

تحرکات اخیر سعودی ها

ماه گذشته محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین با مریم رجوی در پاریس دیدار کرد. این در حالی است که تجمع منافقین در تاریخ ۹ ژوئیه در پاریس یعنی سه هفته قبل تر نیز میزبان ترکی فیصل، رئیس سابق سازمان اطلاعات عربستان سعودی، برخی نمایندگان مجلس مصر و ... بود. شرکت ترکی فیصل، رئیس اطلاعات پیشین عربستان از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱ در تجمع منافقین، حرف شنوی محمود عباس از عربستان سعودی، انتشار خبر دیدار مریم رجوی با تعدادی از مقامات اسرائیلی در منزل سفیر ریاض در پاریس، شرکت نمایندگانی از مجالس بحرین و مصر در تجمع آنها و پوشش گسترده رسانه ای آنها توسط رسانه های سعودی حاکی از تلاش وسیع و آگاهانه عربستانی ها برای تصویرسازی و بزرگ نمایی منافقین است. در این راستا عنوان شده که روزنامه های الحیات و الشرق الاوسط با تجمع منافقین به عنوان مهمترین خبری که در روز نهم ژوئیه در جهان رخ داده! برخورد کردند و گزارش این گردهمایی را به عنوان مهمترین خبر در صفحه نخست روزنامه های خود کار کردند. همچنین

تلویزیون العربیه در سطحی وسیع به انعکاس اخبار این تجمع اقدام کرد و سخنان مریم رجوی را شبکه های الحدث و اسکای نیوز عربی نیز به شکل زنده، پخش کردند. این شبکه ها حتی خبرنگاران خود را هم برای پوشش لحظه به لحظه این نشست به محل برگزاری آن اعزام کرده بودند و از آن به عنوان «گردهمایی بزرگ اپوزیسیون ایران» نام بردند.

از سوی دیگر به دنبال سفر انور عشقی مشاور پیشین شاه سابق عربستان سعودی به فلسطین اشغالی، روزنامه آمریکایی وال استریت ژورنال پیرامون آن سفر می نویسد: ملاقات (اخیر عربستان و اسرائیل) نشان از تغییرهای بسیار بیشتر در دیدگاههای عربستان تا اسرائیل دارد. اسرائیل مدت‌هاست که در فشار برای عادی سازی روابط با اعراب به ویژه کشورهای حاشیه خلیج فارس قرار دارد. چنین دیدار آشکاری مبین این است که عربستانی‌ها مشتاق سنجیدن اوضاع هستند. دگرگونی در اوضاع منطقه ناشی از بهار عربی، ظهور ایران و نگرانی‌های مشترک بابت توافق هسته‌ای ایران بوده که موجب کاسته شدن اختلاف بین عربستان و اسرائیل شده است. به نظر می‌رسد که عربستانی‌ها بیشتر از اسرائیلی‌ها نگران ایران و ظهور داعش هستند. وجود چنین منطق دشمن مشترک حتی موجب صمیمیت بیشتر در روابط اسرائیل و مصر شد.

پایگاه خبری-تحلیلی گلوبال ریسرچ در تحلیلی که روز ۲۵ جولای منتشر کرد نوشت: آمریکا و عربستان سعودی تلاش می کنند با مهندسی مجموعه‌ای از بحران‌ها، ایران را در تنگنا و محدودیت قرار دهند تا بهتر بتوانند به اهداف منطقه‌ای خود دست پیدا کنند. ساز و کار محوری این برنامه‌ها به نوشته گلوبال ریسرچ، تحریک به آشوب در داخل مناطق مرزی، ایجاد تهدیدهای تروریستی در داخل مرزها و تحریک به انقلاب رنگی می باشد. این پایگاه خبری در ادامه، شرح مفصلی از سه تحرک در هم تنیده برای بر هم زدن ثبات در ایران ارائه کرده است. درگیری و مناقشات با شبه نظامیان کرد، تحریک ساکنان استان‌های شرقی به جدایی طلبی و تلاش برای ایجاد ناامنی در ایران از طریق داعش، برخی از محورهایی هستند که در این گزارش به آنها اشاره شده است.

عربستان در مأموریت جنگ نیابتی

ارتباط ایران و عربستان در طول سال‌های بعد از انقلاب فراز و نشیب‌های بسیاری را از سرگذرانده است. اما طرفین تا چند سال پیش، بیشتر در پی مدیریت اختلافات و جلوگیری از تشدید درگیری‌ها لفظی و تبلیغاتی بودند. اما بعد از بهار عربی و خصوصاً با مرگ ملک عبدالله و روی کار آمدن ملک سلمان در آغاز سال ۲۰۱۵، عربستان سیاست خصمانه و تهاجمی آشکاری را در قبال ایران و برخی کشورهای منطقه در دستور کار قرار داده است.

دخالت گسترده در جنگ سوریه، لشکر کشی به بحرین، راه اندازی جنگ یمن، کارشکنی‌های متعدد در فرایند سیاسی لبنان و گنجاندن حزب الله در لیست گروه‌های تروریستی، دخالت در امور داخلی عراق، اعدام و وضع محدودیت‌های متعدد علیه شیعیان عربستان، باج دادن به کشورهای مختلف برای ایجاد جبهه واحدی از دولت‌ها در راستای تقابل با تهران، سفر انور عشقی به سرزمین‌های اشغالی و عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی و ... بخشی از اقدامات ریاض برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی بوده است.

در واقع با رصد سخنان مقامات عربستانی به خصوص عادل الجبیر، وزیر خارجه سعودی باید گفت روزی نیست که علیه ایران موضع گیری نداشته باشند. هدف اصلی از این اقدامات و بحران سازی‌ها که با کمک رژیم صهیونیستی و آمریکا انجام می‌شود انتقال درگیری‌های منطقه به داخل مرزها و فعال کردن شکاف‌های قومی و مذهبی به منظور تغییر رویکرد تهران در سیاست خارجی، در گیر کردن آن به بحرانهای داخلی و یا تجزیه ایران می‌باشد.

نظام سلطه به رهبری آمریکا بعد از ناکامی در مواجهه مستقیم با ایران تلاش اصلی خود را بر درونی سازی منازعه در جهان اسلام متمرکز کرده و تلاش دارد با استفاده از عربستان و وهابیت به آن رنگ ایدئولوژیک بدهد و زمینه‌های تاریخی مناقشات بین مسلمانان را نیز زنده کند و هزینه‌های این منازعه را نیز از درون کشورهای منطقه تامین کند! در واقع آمریکاییها موقعیت خود را از سطح بازیگری در تحولات منطقه به سطح

مدیریت تحولات با بکارگیری ظرفیتهای منطقه ای ارتقا دادند و سطح عملیاتی خود را کاهش دادند، تا هم هزینه خود را کم کنند، هم مشروعیت خود را در بین کشورهای منطقه و مسلمانان بازسازی کنند، هم ظرفیت خود را به شرق و آسیای جنوب شرقی گسیل و متمرکز نمایند.

البته رویکرد دستگاه دیپلماسی در سیاست خارجی را نمی توان در نگاه معامله گرانه آمریکا و عربستان نادیده گرفت. این جریان، برجام را سند افتخاری می داند که با آن سایه تهدید امنیتی و جنگ را از کشور دور کرده است و مدعی است که با این توافق، عزت ملی را تامین کرده است لذا به برجام ۲ و ۳ و حل و فصل مسائل با عربستان نیز می اندیشد. سیاست آشکار سازی رابطه می خواهد خطر عربستان را برجسته کند و با وقوع برخی اتفاقات احتمالی، این نگاه در داخل پررنگ شود که برای رفع تهدیدات امنیتی و مقابله با گروهکهای تروریستی در شرق و غرب کشور، باید با عربستان و کدخدا مذاکره و معامله کرد.

اهداف و پیامدها

در طول چهار دهه گذشته، نظام سلطه به رهبری آمریکا و هم پیمانان منطقه ای آن، مجموعه ای از اهداف راهبردی و عملیاتی را در رویارویی با انقلاب اسلامی و نظام مقدس ج.ا. تجربه کردند. در تحلیل رفتار اخیر عربستان و آمریکا در قبال ایران، اهداف عملیاتی زیر را می توان برشمرد:

۱- انتقال درگیری از کانونهای بحران در منطقه به داخل ایران و بی ثبات سازی امنیت داخلی ایران؛ تحرکاتی و اقداماتی که اخیرا در منطقه غرب کشور از سوی گروهکهای ضدانقلاب شکل گرفت، تشکیل نشست معارضین ج.ا. و فعال کردن مجدد گروهکهای مانند منافقین، برنامه ریزی برای افزایش تحرکاتی ضدامنیتی در شرق و جنوب شرق کشور از نشانه های آن است.

۲- تلاش برای احیای گروهک منافقین به رغم فرسودگی این گروهک ، برای بهره گیری از عناصر این سازمان جهت جاسوسی و بهره گیری در شبکه های مجازی و...

۳- متقاعد کردن ج.ا.ا به معامله گری و پذیرش سهم برای سایر بازیگران؛ عربستان با آشکار سازی روابط خود با معارضین و منافقین تلاش دارد اعلام کند که ثبات و امنیت ایران در آینده در معرض خطر جدی قرار دارد.

۴- تقویت جریان میان‌رو، غرب‌گرا و سازش‌پذیر در انتخابات سال آینده؛ تلقی عربستان و آمریکا بر این است که با بی‌ثبات سازی و ناامن کردن محیط داخلی ایران، افکار عمومی در انتخابات پیش‌رو به تکرار تجربه برجام و حمایت از جریان غرب‌گرا متمایل خواهد شد.

۵- تخلیه ظرفیت ایران در جبهه مقاومت از طریق گسترش جغرافیای منازعه و مشغول کردن به درگیریهای داخلی با معارضان و منافقین؛

۶- تغییر محاسبات در مسئولان کشور، واداشتن ایران به پذیرش الزامات و پیشنهادات غرب و کنار گذاشتن روحیه انقلابی؛

تدابیر راهبردی نظام اسلامی

مبتنی بر روند تحولات اخیر، در حالیکه برخی مسئولین دستگاه دیپلماسی ریشه مسائل منطقه ای را راهبرد مستقلانه سعودی‌ها دانسته و راهکار مقابل را برجام ۲ و مذاکره با آمریکاییها می‌دانند، اما مقام معظم رهبری ریشه چالش افکنی‌های اخیر را در راهبرد کلان نظام سلطه در مواجهه با نظام اسلامی دانسته و در دیدار اخیر خود در مورخ ۹۵/۵/۱۱ با اقشار مردم بر چند نکته کلیدی تأکید می‌نماید

الف: رهبر معظم انقلاب با تأکید بر تجربه‌اندوزی ملت ایران از رفتار آمریکا در قضیه‌ی برجام گفتند: آنها می‌گویند بیا بیاید در مسائل منطقه هم مذاکره کنیم، اما تجربه‌ی برجام به ما می‌گوید این کار سمی مهلک است و در هیچ مسئله‌ای نمی‌توان به حرف‌های آمریکایی‌ها اعتماد کرد. ایشان افزودند: اگر دشمن انسان، حداقل به حرفش پایبند باشد، می‌شود در برخی موارد با او گفت‌وگو کرد اما اگر مثل آمریکایی‌ها، نابکار باشد و برخلاف لبخند ظاهری، از نقض عهد‌آبایی نداشته باشد، نمی‌توان و نباید با او مذاکره کرد و این واقعیت، علت مخالفت مستمر بنده با مذاکره با آمریکایی‌هاست. ایشان، مشکلات و چالش‌های منطقه‌ای ایران و آمریکا را با مذاکره، غیرقابل

حل دانستند و تأکید کردند: باید با عزم راسخ در راه صحیح پیشرفت مادی و معنوی کشور حرکت کنیم؛ آن وقت همه خواهیم دید که دشمن به دنبال مامی دودنه ما به دنبال دشمن.

ب: مشکلات مردم رانمی توان با ارتباط با آمریکا و اروپا حل کرد، بلکه باید مسئولان اقدام کنند
ج: مقام معظم رهبری علنی کردن ارتباطات دولت سعودی با رژیم صهیونیستی را خنجری بر پشت امت اسلامی خواندند و افزودند: این کار سعودی‌ها گناه و خیانتی بزرگ است اما در این غلط بزرگ نیز آمریکایی‌ها نقش دارند، زیرا دولت سعودی تابع و مستخر و چشم به دهان دولت آمریکا است.

د: رهبر معظم انقلاب، قضیه بحرین و ورود لشکر نظامی بیگانه برای اعمال فشار بر مردم این کشور را نمونه دیگری از اقدامات مورد حمایت آمریکا خواندند و تأکید کردند: امروز دولت سعودی در دست افراد نابخرد است اما تحلیل دقیق مسائل نشان می‌دهد که دست آمریکا در تمام این قضایا وجود دارد. ایشان راهبرد اصلی آمریکایی‌ها را ایجاد و تقویت گروه‌های تکفیری با هدف اختلاف‌افکنی در امت اسلامی و ترویج «اسلام اموی و مروانی» و بدنام کردن «اسلام حقیقی» دانستند.

ه: مقام معظم رهبری آمریکا را به وجود آورنده یا تشدید کننده مشکلات منطقه دانسته و تأکید کردند: ملت‌های منطقه قادر به حل این مسائل هستند و ما ضمن دعوت دولت‌های منطقه، به آنها خاطر نشان می‌کنیم آمریکا قابل اعتماد نیست و به دولت‌های عرب به چشم ابزاری برای حفظ رژیم صهیونیستی و تحقق منافع استکباری خود در منطقه نگاه می‌کند. ایشان، راه حل مسائل منطقه را «اتحاد ملتها و دولت‌های مسلمان» و «ایستادگی در مقابل اهداف استکباری آمریکا و برخی دولت‌های اروپایی» خواندند و افزودند: باید این اهداف را شناخت و در مقابل آنها ایستاد و ملت ما نیز در همین مسیر، محکم ایستاده است. رهبر انقلاب اسلامی تأکید کردند با وجود همه تلاش‌های آمریکایی‌ها نقشه‌ها و برنامه‌های آنها افشا شده و آمریکا در منطقه روز به روز، رو به ضعف بیشتری است.

۱- در سال ۲۰۰۹ مرکز مطالعات راهبردی آمریکا CSIS یک استراتژی دو حزبی را منتشر کرد و بر پایه آن، جوزف نای و ریچارد آرمیتاژ از احزاب دموکرات و جمهوریخواه تأکید کردند که هزینه موازنه قدرت منطقه ای و مهار انقلاب اسلامی را نباید آمریکا مستقیماً پرداخت کند. از این رو، عربستان به عنوان تأمین کننده این هزینه‌ها و پشتیبانی مالی راهبردهای آمریکا در منطقه و به میدان آوردن نیروهای عمل کننده و تروریستها مورد توجه قرار گرفت.

تجدید بنیاد

هدف آمریکا از تحمیل
«برجام منطقه ای»
چیست؟

شهریور ۱۳۹۵

دکتر رضا داوری

چکیده

رهبر معظم انقلاب اسلامی در بیانات خود در حرم مطهر رضوی در ابتدای سال جاری تحلیلی مهم و اساسی از طرح کنونی استکبار برای شکست جمهوری اسلامی ارائه کردند و خاطر نشان ساختند که دشمن تلاش می‌کند که این طرح خود را به صورت یک فکر در میان نخبگان جامعه تزریق نماید و به گونه‌ای عمل کند که خواست دشمن از دهان برخی از افراد و سیاسیون داخلی کشور شنیده شود.

طرح دشمن آن است که با دعوت ایران اسلامی به کنار آمدن با استکبار چنین جلوه دهد که ایران اسلامی مجبور است میان یک دو راهی یکی از دو راه زیر را انتخاب کند: یا با آمریکا و استکبار جهانی کنار بیاید و تسلیم شود و دست از انقلاب و آرمانهای خود بردارد و یا آن که تحت فشارهای آمریکا و غرب خرد شود و با سختی و مشکلات لاینحل دست و پا بزند.

رهبر معظم انقلاب با تبیین استدلال‌های این طرح دشمن و بیان نظرانی که در دفاع از این طرح غلط ارائه می‌کنند خاطر نشان ساختند که این دوراهی یک دو راهی ساختگی و غلط است. متأسفانه شاهد آن هستیم که برخی از نیروهای سیاسی داخل کشور نیز بر همین طرح دشمن تأکید می‌کنند و سخنانی بیان می‌کنند که ما حاصل آن همین دوراهی مورد نظر دشمن است. این در حالی است که راه سعادت و بهروزی دنیوی و اخروی ملت ایران همان راهی است که امام راحل عظیم‌الشان به ملت ایران نشان داد و ملت نیز در آن راه ایستادگی کرد.

راه امام استقلال از ابرقدرتها و نه شرقی و نه غربی بود که در آن ملت باید بر روی پای خود بایستند و مستقل و با شرافت مشکلات خویش را خود حل کند. این راه که مصداق امروزین آن اقتصاد مقاومتی است در واقع بیان می‌دارد که راه سعادت دنیوی و اخروی نه سازش و تسلیم است و نه قبول محرومیت و زندگی در فشار و سختی. بلکه راه سعادت دنیوی و اخروی ملت ایران آن است که از وابستگی به ابرقدرتها رها شود و این شدنی است.

تردید نیست که آمریکا برای پسا توافق سناریوهایی را تدارک دیده باشد. کما

اینکه «کالین کال»، مشاور امنیت ملی «جو بایدن» در موسسه مطالعات استراتژیک و بین‌المللی در واشنگتن تاکید کرد که آمریکا یک طرح راهبردی از پیش آماده برای مرحله پساتوافق دارد. این موضع کالین کال را، مایک مولن، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش آمریکا در نشریه پولیتیکو رمزگشایی کرده و اظهار داشت: «توافق هسته‌ای تنها راه تغییر رژیم ایران است.» با این وصف، به نظر می‌رسد سناریوی پساتوافق از دو سطح اصلی برخوردار است. سناریوهایی که معطوف به سطح داخلی است و سناریوهایی که مربوط به سطح منطقه‌ای است.

از جنبه راهبردی، مسئله اصلی برای آمریکا پس از توافق هسته‌ای این بوده است که حفظ برج‌ها را بدل به اولویت شماره یک امنیت ملی ایران کرده و آن را به «استاندارد شدن تدریجی» رفتار ایران در همه حوزه‌های درگیری یا رقابت راهبردی با آمریکا مشروط کند. در واقع، آنچه برای آمریکا از خود برج‌ها مهم‌تر است این است که ایران وارد دورانی از خودکنترلی و پذیرش استانداردهای آمریکا در همه حوزه‌هایی شود که واشنگتن آنها را برای خود تهدید می‌داند.

از همان ابتدا، این درست نبود که برج‌ها یک پدیده منفرد در نظر گرفته شود. روشن بود و این موضوع تقریباً خیلی زود خود را در عمل هم نشان داد- که هم ایران و هم آمریکا، برج‌ها را به عنوان یک نقطه شروع در نظر گرفته‌اند و برج‌ها بیشتر یک فرآیند است تا یک فرآورده.

از دید ایران، برج‌ها شروعی بود برای خروج از چالش منابع ناشی از تحریم‌ها، سپس پیشبرد برنامه‌ای با عنوان اقتصاد مقاومتی در کشور که نتیجه آن غیرممکن شدن تکرار پروژه تحریم‌ها در آینده باشد، و در نهایت، جبران خسارت ناشی از برچیدن برنامه هسته‌ای با شتاب دادن به روند قدرت‌گیری ژئوپلیتیکی ایران. در کنار اینها، یک هدف حیاتی دیگر هم وجود داشت که مربوط می‌شد به تصحیح ذهنیت عمومی و تجربه دستجمعی ایرانیان از مفهومی به نام تماس، مذاکره و معامله مستقیم با دشمن که در انتخابات ۹۲، دچار نوعی اختلال شده بود.

در مقابل، امریکایی‌ها در پی آن بودند که برج‌ها گام اول از سلسله‌گام‌هایی باشد که با

همکاری یک شبکه داخلی در ایران، در زمانی معقول در آینده، ایران را از درون تغییر داده و در بیرون مهار می کند. در ادبیات سیاسی ایران، این پروژه به خوبی با واژه نفوذ معرفی و در محیط سیاسی- رسانه ای تثبیت شده است. در یک سطح از تحلیل، هر دو طرف در تلاش هستند علاوه بر اینکه برنامه خود را پیش می برند، از پیش رفت برنامه طرف مقابل حتی المقدور جلوگیری کنند.

پایش مواضع امریکایی ها نشان می دهد این باور تقریباً به طور عمومی و دوحزبی- در آن کشور شکل گرفته که ایران موفق شده «فضای پسابرجام» را مدیریت کند و برجام تغییرات مدنظر امریکا در محیط داخلی و همچنین راهبرد منطقه ای ایران را با کیفیت و سرعتی که امریکایی ها انتظار داشتند خلق نکرده است

محورهای اصلی مقاله

* نزدیک به چهار دهه است که مهار قدرت، تغییر رفتار و استحاله انقلاب اسلامی ایران در دستور کار آمریکایی‌ها قرار دارد. از نگاه غربی‌ها، برجام می‌تواند نقطه آغازی برای کنترل نفوذ منطقه‌ای و تغییر ماهیت انقلاب اسلامی باشد.

* در تجزیه و تحلیل آمریکایی‌ها، برجام هسته‌ای اگر مقدمه‌ای برای برجام منطقه‌ای و گرفتن منطقه از دست ایران نباشد، ارزشی ندارد چرا که هسته‌ای تنها یک جزء تجدیدپذیر از قدرت ایران است.

* آنچه برای آمریکا از خود برجام مهم تر است این است که ایران وارد دورانی از خودکنترلی و پذیرش استانداردهای آمریکا در همه حوزه‌هایی شود که واشینگتن آنها را برای خود تهدید می‌داند.

* آمریکایی‌ها آشکارا تلاش می‌کنند از برجام ابزاری برای تبدیل شدن ایران به یک کشور به شدت محتاط و محافظه کار بسازند که به دلیل نیاز شدید به حفظ توافق و نگرانی از عدم تعلیق تحریم‌ها (با بازگشت تحریم‌ها پس از تعلیق) فشارها، تحقیرها، نقض عهدها و درشت‌گویی‌های آنها را تحمل می‌کند و دم بر نمی‌آورد. در واقع، اگر حفظ برجام به هر قیمت بدل به اولویت شماره یک امنیت ملی و سیاست خارجی ایران شود، همین اتفاق هم خواهد افتاد.

* همراهی با نقشه راه کدخدا (آمریکا) در معادله‌های مهار قدرت یابی و تغییر رفتار ایران، پروژه «برجام ۲» یا «برجام منطقه‌ای» است که از این پس تا انتخابات ۱۳۹۶ از سوی کدخدایان ایران به عنوان لزوم اجرای آن برای انجام تعهدات طرف‌های غربی در «برجام ۱» و ایجاد گشایش اقتصادی یاد خواهد شد.

* اما در طرف مقابل، در ساختار حاکمیت و قاطبه ملت در جمهوری اسلامی ایران، اکنون اراده‌ای شکل گرفته است که قصد دارد به آمریکا ثابت کند برجام یک پایان بوده نه یک آغاز، یک تاکتیک بوده نه یک استراتژی و یک مورد بوده نه یک مدل. آزمایش‌های موشکی اخیر در ایران و تداوم حمایت از جریان مقاومت در منطقه، بیش از آنکه هدف نظامی و یا فتح نقطه‌ای از دست تکفیری‌ها داشته باشد، دارای هدف گذاری‌های

راهبردی است. مسئله اصلی این است که هرگونه اشتباه محاسباتی در ذهن امریکا در این باره که ایران تحت تاثیر برجام، یا در تلاش برای حفظ آن، محافظه کار شده، الگوی رفتار خود را تغییر داده یا مشغول بازنگری در الگوی محاسباتی پیشین خود است، تصحیح شود.

* امریکا به خوبی می داند که برنده واقعی رقابت راهبردی با ایران در فاز پسابرجام معلوم خواهد شد نه در برجام. اگر برجام قادر به «انقلاب زدایی از ایران» نشده باشد، آن وقت امریکا پسابرجام را باخته است و این باخت همه دستاوردهای احتمالی برجام برای امریکا را اگر نگوییم بی ارزش می کند لاقبل به سطحی بسیار نازل تقلیل خواهد داد.

سم مهلک اعتماد به آمریکا

بیانات رهبر انقلاب در ۱۱ مرداد امسال را می توان باطل السحر تلاش های چند ماهه آمریکایی ها برای تحمیل مذاکرات منجر به توافق با ایران پیرامون مسائل منطقه ای ارزیابی کرد؛ معظم له در دیدارشان با هزاران نفر از اقشار مختلف مردم از سراسر کشور، مذاکره با آمریکا در رابطه با مسائل منطقه ای را سم مهلکی دانستند و فرمودند: «در هیچ مسئله ای نمی توان مثل یک طرف مورد اعتماد با آمریکا مذاکره کرد؛ اینکه می گوییم با آمریکا نمی شود مذاکره کنیم، برای تجربه ی برجام است.»

ظرف یک ماه اخیر دو تن از مقامات عالی رتبه آمریکایی، سخنانی را مطرح کرده اند که از واکاوی و تحلیل آن سخنان چنین استنباط می شود که هیئت حاکمه آمریکا به دنبال مذاکره با ایران پیرامون مسائل منطقه ای است؛ موردی که از آن با عنوان (برجام ۲) نام برده می شود.

در اواسط ماه ژوئن (خردادماه) «جان زارات» که از او به عنوان مغز متفکر وزارت خزانه داری آمریکا نام برده می شود، در نشست کمیته بانکداری سنا، طی سخنانی اعلام کرد: «مادامیکه ایران به رفتارهای منطقه ای خود ادامه می دهد، اجازه نمی دهیم که به اقتصاد جهانی بازگردد». از فحوای کلام این مقام مسئول آمریکایی این برداشت به دست می آید که ایران برای تصاحب دستاوردهای مادی برجام باید از سیاست های

منطقه‌ای خود صرف‌نظر کند؛ سیاست‌هایی که در تقابل آشکار با سیاست‌های مثلث شرارت سعودی-صهیونیستی-آمریکایی در منطقه است؛ سیاست‌هایی که مبتنی بر قوام بخشی و حمایت از محور مقاومت در سطح منطقه است؛ امری که گویی خار چشم آمریکایی‌ها شده و آن‌ها را در دستیابی به منافع و مطامع شان ناکام گذاشته است.

«زارات» آزمایش موشک‌های دوربرد، تحرکات قاسم سلیمانی در منطقه از روسیه تا سوریه و یمن، حمایت از حزب‌الله و شبه نظامیان شیعی در عراق و یمن، حضور مستشاری در عراق و سوریه، نقض حقوق بشر، بازداشت برخی اتباع آمریکایی و تقویت مستمر توان سایبری را از جمله رفتارهای خطرناک ایران توصیف کرد و گفت: همانند گذشته، وزارت خزانه‌داری در مذاکره و تماس مستقیم با بانک‌های خارجی به آن‌ها هشدار داد که از آنجا که پشت صحنه و ذینفع در تراکنش‌های بانکی و تعاملات اقتصادی در تهران معلوم نیست، احتمال دارد منافع به سپاه برسد و لذا باید از ارتباط با ایران پرهیز شود.

برخی تحلیلگران در داخل، این اظهارات «جان زارات» را که سمت قائم مقامی مشاور امنیت ملی آمریکا را هم برعهده دارد، چیدن مسیری پلکانی برای گرفتن امتیازات پشت سرهم از ایران دانستند و اعلام کردند آمریکایی‌ها قصد دارند مدل برج‌مومنت‌ها در قضیه هسته‌ای را در موضوعات منطقه‌ای نیز پیاده کنند.

حصار استراتژیک در مرزهای ایران

روند مذاکرات هسته‌ای و توافق برسر برج‌مومنت‌ها نشان داد که هدف آمریکا از این مذاکرات، فراتر از موضوع هسته‌ای بوده است. مطرح کردن حمایت ایران از گروه‌های مقاومت در منطقه، برنامه موشکی ایران و تحولات عراق، سوریه و یمن و تلاش و اشتیاق برای گنجاندن این موضوعات در مذاکرات نشان‌دهنده این مسأله است که آمریکا یا از طریق ایجاد «حصار استراتژیک» برای ایران و یا از طریق تبدیل جمهوری اسلامی ایران به «پسر خوب دهکده جهانی»، تلاش دارد سیاست‌های خود را پیش ببرد.

از یک سو آمریکا در تلاش بوده است تا با کاهش عمق استراتژیک ایران در منطقه (خط نفوذ منطقه‌ای آمریکا) بتواند «حصار استراتژیک» را در مرزهای ایران ایجاد کند تا قدرت ایران در تعامل با گروه‌ها و کشورهای محور مقاومت تحدید شود. رهبر انقلاب اسلامی در دیدار خود با اعضای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام) فرمودند: «در منطقه هم آنها میخواهند نفوذ ایجاد کنند؛ حضور برای خودشان دست‌وپا کنند و اهداف خودشان را در منطقه دنبال کنند. ما به حول و قوه‌ی الهی تا آنجایی که بتوانیم نخواهیم گذاشت این اتفاق بیفتد. سیاستهای ما در منطقه، نقطه‌ی مقابل سیاستهای آمریکا است.»

از سوی دیگر آمریکا در تلاش بوده تا بتواند جمهوری اسلامی ایران را از داخل مرزهایش مجاب کند تا با سیاست‌های استکباری این کشور همگام شود (خط نفوذ داخلی). البته برخی نیز خواسته و ناخواسته در این زمین بازی می‌کنند. به نظر می‌رسد بهترین حالت برای آمریکا این است که جمهوری اسلامی به عنوان پرچم‌دار مقاومت در برابر نظم نظام سلطه، قواعد استکباری دهکده جهانی را قبول کرده و تن به تقسیم کار و نقشی بدهد که آمریکا برایش تعیین می‌کند. از این رو بسیار تلاش می‌کند تا در ایران نفوذ پیدا کند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این باره هم فرمودند: «آنها به خیال خودشان، در این جریان مذاکرات هسته‌ای - این توافقی که حالا نه در اینجا هنوز تکلیفش معلوم است، نه در آمریکا؛ هم اینجا معلوم نیست که رد بشود یا قبول، هم آنجا معلوم نیست که رد بشود یا قبول - نیت آنها این بود که از این مذاکرات و از این توافق، وسیله‌ای پیدا کنند برای نفوذ در داخل کشور. ما این راه را بستیم و این راه را به طور قاطع خواهیم بست؛ نه نفوذ اقتصادی آمریکایی‌ها را در کشورمان اجازه خواهیم داد، نه نفوذ سیاسی آنها را، نه حضور سیاسی آنها را، نه نفوذ فرهنگی آنها را؛ با همه‌ی توان - که این توان هم بحمدالله امروز توان زیادی است - مقابله خواهیم کرد؛ اجازه نخواهیم داد.»

ایران و متحدانش به دلیل رویکرد استکبارستیزانه در منطقه و مخالفت با سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا، در مقابل استقرار اهداف نظم منطقه‌ای آمریکا مقاومت می‌کنند. ایران علاوه بر این که برای امنیت‌سازی در منطقه به خصوص در حوزه خلیج فارس، الگوی

امنیت دسته‌جمعی با حضور بازیگران درون منطقه را دنبال کرده و هرگونه حضور بازیگران فرامنطقه‌ای را در نظم مطلوب خود نمی‌پذیرد و آشکارا از ضرورت نابودی رژیم صهیونیستی سخن می‌گوید. افزون بر این موارد، ایران سعی می‌کند تا در مقابل ارزش‌های آمریکایی نیز مقاومت کند.

بر این اساس، مهار ایران در نظم مطلوب آمریکا در غرب آسیا، یک مساله مهم است تا اهداف این نظم محقق شود. براساس آنچه در رفتارهای آمریکا مشاهده می‌شود می‌توان گفت که آمریکا و انگلیس برای دوران پسابرجام برنامه‌ای مدون دارند که در قالب نفوذ و جنگ نرم اجرا می‌شود.

آمریکا همچنان به دنبال تکرار سیاست‌های گذشته خود علیه انقلاب اسلامی و استقلال و مردم‌سالاری دینی ملت ایران و نظام اسلامی است در حالی که راهبردهای آن با گذشته با برخی تغییرات تاکتیکی همراه است. بهره‌گیری از توافق هسته‌ای و مسائل اقتصادی از ابزارهای جدید غرب می‌باشد که در چارچوب ابزارها و روش‌های جدید نفوذ قابل تعریف می‌باشد. اقدامی که مردم و مسئولان با هوشیاری و بیداری و گرفتار نشدن در جنگ نرم آمریکا می‌توانند آن را به شکست کشانده و افتخاری دیگر را در کارنامه پیروزی‌های خود بر دشمنان این مرز و بوم ثبت نمایند.

اما رصد تحولات منطقه نشان می‌دهد سیاست‌های آمریکا در منطقه با چالش‌های جدی و قابل تأملی مواجه است. از یک سو ایالات متحده آمریکا نتوانسته جمهوری اسلامی ایران را در چارچوب موردنظرش محصور و محدود کند تا به خیال خود بتواند او را وادار به انجام خواسته‌هایش کند و از سوی دیگر آتش درگیری‌ها و اختلافات مذهبی، به شدت دامنگیر هم‌پیمانان و نائبان آمریکا در منطقه شده است.

تجزیه و تحلیل عملی اجرای برجام

از مولفه‌های رفتاری آمریکا پس از مذاکرات هسته‌ای، القا تغییر رفتار آمریکا و بویژه تغییر در دیدگاه ایرانیان به آمریکا می‌باشد. آمریکایی‌ها با ابزار اقتصادی و نمایش چهره مثبت از اوباما به عنوان حلال مشکلات اقتصادی ایران و فردی که با پیروان گزینه نظامی

مخالفت می‌کند به دنبال ایجاد تزلزل در نگاه ضد آمریکایی ملت ایران دارند. تاکید اوباما بر این جمله که شعار مرگ بر آمریکا را همه نمی‌دهند و فقط تندروها می‌گویند از جمله این تحرکات است که با ارائه آمارهایی از نگاه مثبت مردم ایران از مذاکره با آمریکا تکمیل می‌گردد.

لازم به ذکر است خبرنگار بی‌بی‌سی در سفر یک هفته‌ای به تهران در گزارشی می‌گوید ۶۰ درصد ایرانیان را جوانان تشکیل می‌دهند که به آینده و تعامل با جهان امیدوارند. (جهان در لفظ غربی شامل چهار کشور فرانسه، انگلیس و آلمان و آمریکا می‌شود).

غرب در فضای رسانه‌ای تلاش دارد تا رویکرد مردم را به آمریکا برجسته سازد تا نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ را به سمت شعارهایی با محوریت تلاش برای بهبود روابط با آمریکا برای رفع چالش‌های اقتصادی و داشتن موقعیت منطقه‌ای سوق دهد. به عبارتی غرب به دنبال آن است تا ارزش ضد آمریکایی بودن که همواره معیار مردم برای انتخاب نامزدها و نیز شعاری از سوی کاندیداها برای کسب آرای مردمی بوده را به ضد ارزش و رویکرد به آمریکا را به عنوان ارزش جایگزین سازد.

این ارزش‌سازی شامل رویکرد به آمریکا به عنوان معیار انتخاب مردم و تلاش برای بهبود روابط با آمریکا به عنوان شعار نامزدها می‌باشد. هدف نهایی آمریکا از این روند حذف شعار مرگ بر آمریکا به عنوان برند و شاخصه ملت ایران در جهان به شعار همگرایی و دوستی با آمریکا با هدف نمایش الگویی شکست‌خورده از ایران انقلابی و ضد آمریکایی در نظام بین‌الملل است.

تجربه عملی اجرای برجام به ما می‌گوید نگاه آمریکا این نیست که برجام مکانیسمی برای کاهش تدریجی فشارها بر ایران باشد بلکه آنچه در عمل رخ داده این است که آمریکا برجام را ابزاری موثر برای ناچار کردن ایران به پذیرش تعهدات فراهسته‌ای و مهار ایران در همه حوزه‌هایی می‌بیند که می‌تواند برای آمریکا تهدید ایجاد کند. رویه عملی آمریکا اکنون این است که در حوزه‌های بانک، نفت، بیمه، کشتی رانی، خدمات مالی، صدور فناوری و حتی مسافرت، فشار را نسبت به زمانی که هنوز برجامی وجود نداشت سنگین تر کرده و به صراحت می‌گوید تا زمانی که ایران در حوزه‌های دیگر بویژه حوزه

منطقه ای امتیاز ندهد نباید انتظار گشایش در این زمینه ها را داشته باشد.

در واقع امریکا مسئله نرمال شدن وضع اقتصادی ایران را بیرون از برجام قرار داده و آن را به مسائل فرا برجامی مشروط کرده است. - فرض دولت امریکا این است که ایران اکنون توان مقاومت کمتری دارد یا اگر هم تصمیم به مقاومت بگیرد در داخل دچار شکاف های عمیق خواهد شد. بنابراین، امریکا با برجام محیط داخلی ایران را هدف گرفته و انسجام و یکپارچگی سیاسی و اجتماعی ایران را تهدید می کند. - دولت امریکا مطلقا در هیچ حوزه ای از خصومت خود با ایران نکاسته است. بلکه برعکس، در برخی حوزه ها بویژه در حوزه منطقه ای این خصومت تشدید و اهداف امریکا علیه ایران به شدت رادیکال شده است.

صرف نظر از نظم ژئوپلیتیکی که امریکا در منطقه تعقیب می کند، لفاظی های مقام های این کشور در مصاحبه های رسانه ای کاملا ضد ایرانی و مبتنی بر توانمند کردن دشمنان ایران در مقابل ایران یا جایگزین کردن موجودیت های غیر توانمند با موجودیت های توانمند است. آنچه اکنون امریکا با سعودی، کردها و داعش می کند را صرفا باید در این حوزه دید.

از سوی دیگر، تلاش امریکا برای گرفتن امتیازهای بدون ما به ازای ایران به شدت افزایش یافته است. اگر امریکا در برجام چیزی داد و چیزی گرفت، اکنون در پی آن است که در حوزه هایی به شدت حساس چیزهای مهمی بگیرد و هیچ ندهد. درخواست های امریکا برای محدود کردن سپاه به عنوان رکن اصلی تولید امنیت در ایران، دقیقا بر همین اساس استوار است.

تسخیر اکوسیستم اجتماعی ایران

دولت امریکا با استفاده از فرصت برجام تلاش های خود برای نفوذ در حوزه های حساس زندگی اجتماعی در ایران را با عجله به پیش می برد. تسخیر اکوسیستم اجتماعی ایران، کنترل جنبه های کلیدی زندگی شهری و شرطی سازی مداوم افکار عمومی ایران که از خطرناک ترین نسخه های براندازانه ای است که تاکنون علیه ایران اجرا شده، با جدیت در حال پیگیری است و در مواردی علنی سازی و رسمی سازی هم شده است. بنابراین

ایران پس از برجام در معرض تهدید امنیتی قرار گرفته که تقریباً می توان گفت بی سابقه است.

همچنین زمینه چینی و مقدمه سازی امریکا برای تشدید تحریم ها علیه ایران و جدیت آن در اجرای تحریم های باقی مانده به گونه ای که هیچ از برجام نصیب ایران نشود، یکی از اصلی ترین الگوی های سیاستگذاری درباره ایران پس از برجام بوده است. این چیزی است که نگه داشتن پای ایران روی آتش، مقام های رسمی در امریکا آن را خوانده و خواستار شعله ور تر کردن بیش از پیش این آتش هم شده اند.

این فهرست را می توان طویل تر کرد. بحث نه درباره برجام بلکه درباره پروژه ای با این گستردگی و عمق است. برجام فرصتی بی نظیر فراهم آورده تا چهره حقیقی امریکا آشکار شود اما کسانی که پی به هزینه های سنگین آن برده باشند، با عجله مشاطه گری آغاز کرده و می خواهند آب و رنگی به این چهره بر باد رفته بدهند.

اکنون دشمن یکبار دیگر در حال تلاش برای آزمودن ملت ایران در یک عرصه جدید است. دشمن تلاش می کند تا با ایجاد یک فکر باطل و یک تفکر غلط و ترویج آن ملت ایران را از راهی که در پیش گرفته است خسته و ناامید کند. به تعبیر رهبر معظم انقلاب: «در این مقطع زمانی، سیاستهای استکبار و به خصوص و به طور خاص سیاستهای آمریکا اقتضا میکند که یک تفکری تزریق بشود در میان ملت ما؛ اول در میان نخبگان جامعه و بعد از آن بتدریج به افکار عمومی منتقل بشود؛ یک تفکر خاصی تزریق بشود به افکار عمومی. آن سیاستی که مورد نظر آنهاست این است که وانمود کنند ملت ایران بر سر یک دوراهی قرار دارد و چاره ای ندارد جز این که یکی از این دو راه را انتخاب کند. آن دوراهی عبارت است از این که یا باید با آمریکا کنار بیایند، یا باید به طور دائم فشارهای آمریکا و مشکلات ناشی از آن را تحمل کنند؛ یکی از این دو راه را ملت ایران باید انتخاب کند؛ این چیزی است که آنها میخواهند. البته کنار آمدن با آمریکا به معنای کنار آمدن با هیچ دولت دیگری نیست. چون دولت آمریکا دارای ثروت، دارای دستگاه های تبلیغاتی وسیع، دارای سلاح های خطرناک و دارای امکانات بسیاری است، کنار آمدن با دولت آمریکا ناگزیر، به معنای قبول تحمیل های آن دولت است. طبیعت توافق با آمریکا همین

است؛ همه‌جا همین‌جور است؛ کشورهای دیگر هم که در هر مسأله‌ای با آمریکا توافق میکنند، معنایش این است که از مواضع خودشان به‌نفع طرف مقابل عقب‌نشینی میکنند بدون این‌که طرف مقابل به‌نفع آن‌ها یک عقب‌نشینی قابل توجهی انجام بدهد.»

تردید نیست که آمریکا برای پسا توافق سناریوهایی را تدارک دیده باشد. کما اینکه «کالین کال»، مشاور امنیت ملی «جو بایدن» در موسسه مطالعات استراتژیک و بین‌المللی در واشنگتن تأکید کرد که آمریکا یک طرح راهبردی از پیش آماده برای مرحله پساتوافق دارد. این موضع کالین کال را، مایک مولن، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش آمریکا در نشریه پولیتیکو رمزگشایی کرده و اظهار داشت: «توافق هسته‌ای تنها راه تغییر رژیم ایران است.» با این وصف، به نظر می‌رسد سناریوی پسا توافق از دو سطح اصلی برخوردار است. سناریوهایی که معطوف به سطح داخلی است و سناریوهایی که مربوط به سطح منطقه‌ای است.

مخاطرات حفظ برجام به هر قیمت

امریکایی‌ها آشکارا تلاش می‌کنند از برجام ابزاری برای تبدیل شدن ایران به یک کشور به شدت محتاط و محافظه کار بسازند که به دلیل نیاز شدید به حفظ توافق و نگرانی از عدم تعلیق تحریم‌ها (با بازگشت تحریم‌ها پس از تعلیق) فشارها، تحقیرها، نقض عهدها و درشت‌گویی‌های آنها را تحمل می‌کند و دم بر نمی‌آورد. در واقع، اگر حفظ برجام به هر قیمت بدل به اولویت شماره یک امنیت ملی و سیاست خارجی ایران شود، همین اتفاق هم خواهد افتاد.

در این صورت، آمریکا بازی را در دوران یادگیری برده است و به تعبیر مورد علاقه غربی‌ها ایران را جوری بار آورده که از این به بعد خودش خودش را کنترل خواهد کرد. از این سو، مهم‌ترین هدف فرمان استراتژیک رهبر معظم انقلاب اسلامی در تأیید اجرای برجام این بود که این معادله را معکوس کند. پیام متقابل این است که اگر آمریکا توافق را می‌خواهد (که می‌دانیم می‌خواهد و نیاز آن به توافق بیش از ایران اگر نباشد کمتر نیست) باید راهبرد فشار و تحریم را کنار بگذارد و دوران جدیدی از تعامل با ایران را آغاز کند. فرمان رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌گوید نه فقط تحریم‌های غیر هسته‌ای، بلکه حتی تهدید

هم از نظر ایران نقض برجام محسوب می‌شود. تلاش برای شکل دهی به محاسبات پسابرجام امریکا به این شکل، در واقع به معنای وارد کردن ایران به فاز امنیت استراتژیک با هزینه محدودسازی برنامه هسته‌ای است که برای ایران قطعاً معادله سودمندی خواهد بود؛ اما اگر بنا باشد ایران برنامه هسته‌ای خود را محدود کند و چیزی که در عوض به دست می‌آورد افزایش انگیزه طرف مقابل برای تولید فشارهای جدید باشد، نه فقط برنامه هسته‌ای بلکه خیلی چیزهای دیگر از دست رفته است.

از همان ابتدا، این درست نبود که برجام یک پدیده منفرد در نظر گرفته شود. روشن بود و این موضوع تقریباً خیلی زود خود را در عمل هم نشان داد- که هم ایران و هم امریکا، برجام را به عنوان یک نقطه شروع در نظر گرفته‌اند و برجام بیشتر یک فرآیند است تا یک فرآورده.

از دید ایران، برجام شروعی بود برای خروج از چالش منابع ناشی از تحریم‌ها، سپس پیشبرد برنامه‌ای با عنوان اقتصاد مقاومتی در کشور که نتیجه آن غیرممکن شدن تکرار پروژه تحریم‌ها در آینده باشد، و در نهایت، جبران خسارت ناشی از برچیدن برنامه هسته‌ای با شتاب دادن به روند قدرت‌گیری ژئوپلیتیکی ایران. در کنار اینها، یک هدف حیاتی دیگر هم وجود داشت که مربوط می‌شد به تصحیح ذهنیت عمومی و تجربه دست‌جمعی ایرانیان از مفهومی به نام تماس، مذاکره و معامله مستقیم با دشمن که در انتخابات ۹۲، دچار نوعی اختلال شده بود.

در مقابل، امریکایی‌ها در پی آن بودند که برجام گام اول از سلسله گام‌هایی باشد که با همکاری یک شبکه داخلی در ایران، در زمانی معقول در آینده، ایران را از درون تغییر داده و در بیرون مهار می‌کند. در ادبیات سیاسی ایران، این پروژه به خوبی با واژه نفوذ معرفی و در محیط سیاسی- رسانه‌ای تثبیت شده است.

در یک سطح از تحلیل، هر دو طرف در تلاش هستند علاوه بر اینکه برنامه خود را پیش می‌برند، از پیش رفت برنامه طرف مقابل حتی المقدور جلوگیری کنند. پایش مواضع امریکایی‌ها نشان می‌دهد این باور تقریباً به طور عمومی و دوحزبی- در آن کشور شکل گرفته که ایران موفق شده «فضای پسابرجام» را مدیریت کند و برجام تغییرات مدنظر

آمریکا در محیط داخلی و همچنین راهبرد منطقه ای ایران را با کیفیت و سرعتی که آمریکایی ها انتظار داشتند خلق نکرده است.

سیاست منطقه ای اوباما در راستای تامین اهداف اساسی آمریکا در منطقه به ویژه مهار جمهوری اسلامی ایران است. تفاوت این سیاست با طرح خاورمیانه بزرگ در این است که؛ بوش با راهبرد نظامی تفوق و اوباما با حضور غیر مستقیم و ایجاد موازنه قدرت، همان اهداف را پیگیری می کنند. در این میان سیاست تجزیه کشورهای محور مقاومت یکی از اصلی ترین اجزای راهبرد اوباما به شمار می رود.

نقش جمهوری اسلامی ایران در شکست راهبردهای منطقه ای آمریکا

شکل گیری جبهه مقاومت و افزایش مساحت آن به سود جمهوری اسلامی ایران باعث شده تا دولت دمکرات اوباما زیر فشار جناح جمهوری خواه، لابی صهیونیست ها، حکام مرتجع منطقه و همچنین رژیم صهیونیستی نتواند پاسخ قانع کننده ای برای ناکامی های راهبردی خود داشته باشد.

آمریکا به دنبال یک راهکار عمیق تر و پایدارتر نیز هست تا بتواند مبتنی بر آن، ماهیت رفتارهای ایران را تغییر دهد تا اساسا نیازی به مهار این بازیگر انقلابی نداشته باشد. به بیان دیگر، یک ایران تغییر یافته کمتر به مهار نیاز دارد و این برای استقرار نظم آمریکایی در منطقه، موثرتر و کم هزینه تر خواهد بود.

از سوی دیگر، آمریکا به زعم خود گمان می کند که ایران به دلیل فشار تحریم ها وارد مذاکره و تعامل شده است چرا که مردم ایران به کاندیدایی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ رای داده اند که رویکرد تعامل گرایانه با آمریکا را در شعارهای خود مطرح کرده بود. این تصور آمریکایی یعنی؛ با طراحی های هوشمندانه در حوزه های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، می توان نفوذ و جهت دهی سیاست داخلی ایران برای تغییر رفتار خارجی تهران را عملی کرد. آمریکا با این رویکرد، علاوه بر مهار منطقه ای ایران می تواند یکی از اهداف نظم مطلوب خود در منطقه یعنی القای ارزش های خود را هم تا حدی در درون یکی از مهم ترین معارضان خود محقق سازد.

البته این راهبرد آمریکایی دو طرفه است. به بیان دیگر، همان‌طور که آمریکا در تلاش است تا از طریق نفوذ بر عرصه داخلی، رفتار خارجی ایران را کنترل کند، به دنبال این است تا با گزینه‌های منطقه‌ای خود نیز، عرصه داخلی ایران را تحت تاثیر قرار دهد. افزایش هزینه‌های ایران در منطقه و وادارسازی او به مذاکره در خصوص مسائل منطقه‌ای برای کاهش این هزینه‌ها، می‌تواند در مسیر مدیریت ادراک و رفتار مردم ایران، جهت‌گزینه‌های افراد و افکاری شود که حامی تعامل‌گرایی بیشتر با آمریکا هستند.

نگاه آمریکا به برجام و توافق هسته‌ای با ایران، یک نگاه موقتی و غیرمرتبط با سایر مسائل غرب آسیا نیست. آمریکایی‌ها عمیقاً بر این باورند که برجام تنها یک بخش از برنامه کلان آن‌ها برای استقرار نظم مطلوب در منطقه است. این نظم اهداف مشخصی دارد که امنیت‌سازی برای اسرائیل، امنیت‌سازی برای انرژی و انتقال آن و همچنین تسری لیبرالیسم و ارزش‌های آمریکایی به منطقه برای تغییر رفتار و ساختار حکومت‌های معارض و متحد از جمله آن‌ها است.

این اهداف پس از توافق هسته‌ای با ایران دچار تحول نشدند اما راهبردهای عملیاتی شدن آن‌ها دچار تغییراتی شد. نزدیکی اعراب و اسرائیل در شرایط پس از برجام، علاوه بر این که می‌تواند در حوزه امنیت‌سازی برای این رژیم موثر باشد، می‌تواند یک موازنه جدید در مقابل ایران قرار دهد.

نکته قابل تامل دیگر، تلاش آمریکا برای مهار داخلی و منطقه‌ای ایران است. کلیدواژه مهار داخلی، «نفوذ» است که می‌تواند در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اجرا شود و بر ادراک فعالان سیاسی و مردم ایران موثر واقع شود. در عرصه منطقه‌ای نیز، ایجاد موازنه‌های مثبت و منفی یک‌جانبه و چندجانبه، بحران‌سازی، فشار و هم‌چنین تلاش برای وادارسازی ایران به مذاکره در دستور کار آمریکا قرار دارد تا باب مذاکره و تغییر رفتار ایران مستمر بماند. دو عنصر اصلی، نقشه و استراتژی جدید ایالات متحده در منطقه خواهد بود که ضمن مخفی نگه داشتن حضور واقعی آمریکا در پشت صحنه اتفاقات منطقه، باعث می‌شود هزینه‌های استراتژی قبلی بر این کشور تحمیل نشود.

در آن سوی مرزها نیز انتظار از ایران در تحقق مفاد برجام خلاصه نشده است. غربی‌ها

به دفعات گفته اند که برجام همه مساله یا مطلوب غرب نیست و ایران بایستی در مسیر «تغییرات اساسی» گام نهاده و خاطر جامعه جهانی را نسبت به رویکرد خود آسوده کند. معنای واضح این تعبیر ها این است که «وضع موجود» در پسا برجام از نظر غرب وقتی «وضع مطلوب» خواهد بود که همه نگرانی های به اصطلاح جامعه جهانی که مشخصا در منش انقلاب اسلامی جای گرفته است تغییر کرده و تهدید های بالقوه آن نیز از بین برود. مصداق برجسته این مساله مطلبی است که روزنامه گاردین در شماره اخیرش نوشته و پایان ماجرا را به صراحت بیان کرده است: «غرب جز به تغییر کامل ایران راضی نمی شود». اخباری از این دست که به طور مثال «فرانک اشتاین مایر» وزیر خارجه آلمان در کنفرانس مشترک خبری با همتای آمریکایی خود در ماه اخیر حصول توافق هسته ای با ایران را تاریخی خوانده و آن را «نقطه عطف» جدیدی در رابطه با چشم اندازهای نو برای خاورمیانه معرفی می کند و همزمان جان کری توافق به دست آمده را بسیار مهم و حیاتی می خواند که نتایج آن برای جهان بسیار حائز اهمیت است، تاییدی بر ادامه دار بودن انتظارات از جمهوری اسلامی ایران در سرعت بخشیدن به روند تغییرات و طراحی برای تداوم هدفمند آن است.

علاوه بر آن، بررسی محتوای اندیشکده های غربی در ماه ها و هفته های اخیر نشان می دهد که بیشترین دغدغه این اتاق های فکر، مربوط به جلوگیری از تاثیرات مثبت توافق هسته ای بر اقتصاد ایران، بر ارتقای جایگاه منطقه ای ایران و نیز پیشرفت های نظامی و فضایی ایران متمرکز بوده است. نگاه این اندیشکده ها به مسائل داخلی ایران و تنازعات حزبی و گروهی نیز متأثر از همین راهبرد کلان در مهار اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران متمرکز است. به طوری که در آینده نگاری هر یک از حوزه های مزبور، جلوگیری از افزایش قدرت گروه ها و چهره های متعهد به نظام اسلامی همچون سپاه پاسداران، از جمله دلواپسی های آنها به شمار می رود. حتی در حوزه بهبود وضع معیشتی و پیشرفتهای عمرانی و اقتصادی نیز، آنها تلاش کرده اند سرمایه گذاران غربی را از احتمال کمک به برنامه های اقتصادی سپاه پاسداران، برحذر دارند.

دولت امریکا نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ۹۲ را محصول موفقیت استراتژی خود

ارزیابی می کند. طبق این ارزیابی، نتیجه انتخابات ۹۲ حاصل تغییر سیاست آمریکا در خصوص تحریم ها و تجمیع فشار ها بر اقتصاد معیشتی ایران بوده و نتیجه و فرآیند انتخابات، روند محاسبه مجدد را از سوی ایران کلید زده است. از این رو آمریکا تصور می کند این استراتژی موفق، حتما باید تداوم پیدا کند.

استفاده ابزاری از شرایط القایی

آمریکایی ها در شرایط جدید از یک سو به دنبال پاسخگویی به نیازهای سیاسی - تبلیغی و حتی روانی متحدان خود در منطقه هستند و از سوی دیگر به دنبال ایجاد نوعی فضای سیاسی - تبلیغی برای پی گیری منافع خودشان می باشند. به این معنا که از یک طرف پدیده ایران هراسی در جهت همراهی آمریکا با متحدان عربی خود در منطقه است که این متحدان امروز با شرایط ویژه ای مواجه هستند. از سوی دیگر روند تحولات منطقه ای، نفوذ و موقعیت جمهوری اسلامی ایران را نشان می دهد. به خاطر همین آمریکایی ها امروز با واقعیت هایی مواجه هستند که سعی دارند این گونه القاء کنند که برجام، شرایط جدیدی را پدید آورده که آن ها می توانند قدرت جمهوری اسلامی را مدیریت و کنترل کنند. بنابراین اعلام این مطلب از سوی آنان که ایران بایستی آماده همکاری در حل موضوعات منطقه ایی مانند سوریه و یمن باشد، می تواند نوعی قدرت نمایی برای آمریکا و دلداری به متحدان منطقه ای خود به حساب آید در این جهت که به بهانه برجام های ۲ و ۳، قدرت جمهوری اسلامی ایران را مدیریت کنند.

واقعیت امر این است که تا الان جمهوری اسلامی ایران به جزء در موضوع هسته ای، در هیچ موضوع دیگری با آمریکایی ها طرف گفتگو قرار نگرفته است و بنابراین در اینجا آمریکایی ها نوعی شیطنت هم به خرج می دهند که با تظاهر به این که قدرت جمهوری اسلامی را به خصوص در موضوع مسائل منطقه ای پذیرفته اند، شرایطی را برای گفتگو با جمهوری اسلامی و در عین حال کنترل جمهوری اسلامی فراهم کنند.

بنابراین بایستی در اینجا بگوییم آمریکایی ها با حضور در منطقه می خواهند به نوعی این پیام را به جمهوری اسلامی القا کنند که ما قدرت شما را پذیرفتیم و آماده گفتگو در سایر

موضوعات و مسائل دیگری هستیم. ولی واقعیت این است که همان گونه در برجام مسجل شد، آمریکایی‌ها قابل اعتماد نیستند و قبل از این که بخواهند مشکلی از ما و حتی دیگران را حل کنند به دنبال حل مشکلات خودشان و یا به عبارتی به دنبال بهره برداری از شرایط موجود برای پیگیری اهداف زیاده طلبانه و سلطه گرانه خودشان هستند. علاوه بر این نباید از اهداف بلند مدت آمریکایی‌ها غافل بود: از جمله استفاده از پدیده ایران هراسی برای حفظ نفوذ در منطقه و سرکپس کردن حاکمیت‌های متزلزلی مانند حاکمیت برخی از کشورهای عربی که در سالیان اخیر جزء بزرگترین خریداران تسلیحات از آمریکا هستند. بنابراین به نظر می‌رسد نوعی استفاده ابزاری از شرایط القایی، هدف دیگر آمریکایی‌ها در این ماجراست و این نوعی هوشیاری را از سوی مسئولین جمهوری اسلامی طلب می‌کند. الحمدلله امروز ما شاهد نوعی رسوایی آمریکایی‌ها در دوره پسابر جام در افکار عمومی داخلی هستیم که این مواضع دوگانه و اعتمادسوز آمریکایی‌ها در شناخت ماهیت اصلی آنان، نقش بارزی داشته است.

پہلی سالانہ کارنامہ

کارنامہ یک سالہ برجام

شہر پور ۱۳۹۵

مہدی محمدی

۱۸

اکنون بیش از یک سال از توافق درباره برنامه جامع اقدام مشترک میان ایران و ۱+۵ و بیش از ۶ ماه از آغاز اجرای آن می‌گذرد. در این مدت، در یک ارزیابی کاملاً کلی، ایران به تمامی تعهدات خود طبق برجام به طور کامل پایبند بوده است. این امری است که هم نهادهای بین‌المللی مانند آژانس و هم حتی مقام‌های امریکایی به آن اعتراف کرده‌اند. حتی امریکایی‌ها گفته‌اند ایران تعهدات خود را سریع‌تر از آنچه لازم بوده انجام داده تا هر چه سریع‌تر روز اجرای برجام برسد. این امر تا آنجا با عجله بوده که برخی کارشناسان مستقل فنی برآورد می‌کنند احتمال دارد برنامه هسته‌ای ایران در ابعاد فنی ضربات جدی خورده و امکان بازگشت‌پذیری آن به طور جدی آسیب دیده باشد.

تعهدات انجام شده از سوی ایران

به طور بسیار خلاصه، ایران تاکنون تعهدات زیر را به طور کامل انجام داده است:

۱. راکتور آب سنگین اراک به طور کامل منهدم شده و هنوز قرارداد روشنی برای بازطراحی و بازسازی آن وجود ندارد. هیچ طرف خارجی هنوز با ورود به این عرصه به طور جدی موافقت نکرده و سازمان انرژی اتمی در نهایت با یک شرکت داخلی قرارداد بسته است.
۲. محموله آب سنگین ایران در دو نوبت یکی به امریکا و یکی به روسیه - از کشور خارج شده است. با اینکه دولت می‌گوید اکنون ایران وارد بازار آب سنگین جهان شده ولی شواهد نشان می‌دهد تنها اتفاقی که افتاده این است که مواد با ارزش هسته‌ای در حال خارج شدن از کشور است و هیچ مبادله واقعی در حوزه فناوری و مواد هسته‌ای با ایران رخ نمی‌دهد.
۳. نکته مهم‌تر این است که ایران تاکنون پول آب سنگین صادر شده به امریکا را دریافت نکرده است.
۴. تالیسات فردو به طور کامل تخریب شده است و شانسی وجود ندارد که در آنجا واقعا یک مرکز تحقیقات فیزیک هسته‌ای آنطور که در برجام وعده داده شده - ایجاد شود.
۵. مواد هسته‌ای ۵ درصد ایران به طور کامل از کشور خارج شده و هر میزان ماده جدید هم که در نطنز تولید شود از کشور خارج می‌شود.
۶. در حوزه سوخت راکتوری مانند تهران وابستگی کامل ایجاد شده و اگر سوخت راکتور تمام شود اساساً معلوم نیست که ایران باید آن راز کجا و چگونه تامین کند.

۷. تاسیسات هسته‌ای اصفهان به دلیل تعطیل بودن نطنز و فردو کارایی چندانی ندارد و عملاً کار در آنها متوقف شده است.

۸. در حوزه تحقیق و توسعه با وجود اینکه سازمان انرژی اتمی اطلاعات دقیقی منتشر نمی‌کند اما به دلیل جلوگیری از ورود مواد و قطعات ضروری به ایران و مختل شدن «زنجیره تامین» برنامه هسته‌ای ایران عملاً امکان پیش برد یک برنامه تحقیق و توسعه منسجم و کارآمد از ایران گرفته شده است. گزارش‌ها نشان دهنده آن است که فشار سیاسی جدی هم از سوی دولت و وزارت خارجه بر روی سازمان انرژی اتمی وجود دارد که فعالیت جدیدی روی نسل جدید سانتریفیوژها حتی در اندازه‌ای که برجام اجازه داده آغاز نکند.

۹. در حوزه فناوری هسته‌ای از زمانی که اجرای برجام آغاز شده مکانیسم «کانال خرید» مندرج در برجام به جای اینکه دسترسی ایران به مواد، قطعات، فناوری‌ها و خدمات هسته‌ای را تسهیل کند عملاً به روشی برای جلوگیری از آنها بدل شده است. به عنوان نمونه دو مورد از معاملات کاملاً مجاز ایران در حوزه خرید فیبر کربن در ژاپن و آلمان عمداً از سوی امریکایی‌ها مسدود شده است. ۱۰. همچنین اخباری وجود دارد که در اثر تشدید بازرسی‌ها وضعیت حفاظتی نطنز صدمه جدی دیده است.

۱۱. در حوزه تحقیقات هم خبرهای موجود نشان دهنده این است که پژوهشگاه علوم و فنون هسته‌ای به عنوان اصلی‌ترین محل تربیت متخصصان هسته‌ای تقریباً تعطیل شده و تعداد زیادی از دانشجویان آن لغو بورس شده‌اند. این بدان معناست که حتی اگر یک دهه دیگر برنامه هسته‌ای ایران دوباره از سر گرفته شود دیگر متخصص جدی در این حوزه وجود نخواهد داشت. این موارد نشان دهنده آن است که ایران تعهدات خود را به نحو کاملاً حداکثری اجرا کرده است. اما متقابلاً آنچه در حوزه تحریم‌ها دریافت کرده «تقریباً هیچ» بوده است.

مختصری از عدم اجرای تعهدات غربی‌ها

همانطور که رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران نظام در ماه مبارک رمضان فرمودند در حوزه تحریم‌ها هیچ اتفاق در خوری رخ نداده و همه چیز روی کاغذ بوده است. توصیف مختصر فضا در این حوزه چنین است:

۱. همچنان دسترسی به پرداختهای دلاری مقدور نیست.
 ۲. همچنان امکان پرداخت یورو به خارج از کشورهای خریدار نفت (هند، چین، ترکیه، کره و ژاپن) مقدور نیست. بانکهای بزرگ اروپایی حاضر به باز کردن حساب و تسویه تراکنشهای یورویی ایران نیستند
 ۳. همچنین سرمایه گذاری خارجی در ایران نیز به دلیل همین موانع بانکی شکل نگرفته است.
 ۴. یورو تنها برای خرید از داخل کشورهای خریدار نفت موجود است و قابل انتقال به خارج از این کشورها نیست. در سایر موارد باید با پرداخت کارمزد از مسیر صرافی ها عمل شود.
 ۵. وضعیت روابط بانکی با کشور امارات بسیار بدتر از حتی شرایط تحریم شده است.
 ۶. آزدسازی ذخائر ارزی هنوز امکان پذیر نشده است. حتی پولهای ژنو که قرار بود نقدی وارد کشور شود، در کشور عمان متوقف شده است.
 ۷. حتی در کشورهای چین، هند، ترکیه، کره و ژاپن بانکهای محلی دیگر حاضر به همکاری با ایران نیستند.
 ۸. ایران همچنان قادر به دریافت وجه نفتی که می فروشد نیست.
 ۹. سوئیفت برقرار است ولی حاصلی برای ایران ندارد چرا که بانکی برای معامله با ایران وجود ندارد که نیاز به خدمات سوئیفت باشد.
 ۱۰. مشکلات بیمه ای پابرجاست.
 ۱۱. قراردادهای بزرگ یا بسته نشده یا به دلیل عدم تامین مالی از سوی بانک های بزرگ شانس برای اجرا ندارد.
- این کارنامه نشان دهنده آن است که:
- ۱- امریکا به هیچ یک از تعهدات خود عمل نکرده از جمله به این دلیل که دولت آقای روحانی اساسا مایل نبوده هیچ هزینه ای به دلیل بدعهدی ها به امریکا تحمیل کند.
 - ۲- دولت امریکا برجام ۱ را گروگان گرفته تا برجام های بعدی را محقق کند.
 - ۳- در مقابل، با هدف ایجاد اقبال عمومی نسبت به غرب گرایان در داخل، امریکایی ها در تلاش هستند سپاه و نهادهای انقلابی را به عنوان مقصر عدم گشایش اقتصادی پس از برجام معرفی کنند و این امر احتمالاً راهبرد اصلی در انتخابات ۹۶ خواهد بود.

تجلیات و تحولات

عوامل مؤثر در تهدید
سرمایه اجتماعی نظام
جمهوری اسلامی

شهریور ۱۳۹۵

دکتر عبدالله گنجی

چکیده

سرمایه اجتماعی در عرف اجتماعی به معنا آبرو و اعتبار حاکمیت و میزان اعتمادی است که مردم به نظام سیاسی دارند. سرمایه اجتماعی در زندگی فردی و اجتماعی و گروهی نیز دارای معنی است اما در این مقاله جنبه‌های حاکمیتی آن مدنظر است. سرمایه اجتماعی از پیوند «هنجارها» و «اعتماد» اجتماعی به وجود می‌آید و توسط شبکه‌های اجتماعی توزیع و رشد یا کاهش می‌یابد. عواملی همچون ۱- اشرافی‌گری حاکمان ۲- ضعف در اجرای عدالت اجتماعی ۳- عدم پاسخگویی دستگاه‌های حکومتی ۴- ناکارآمدی ۴- فاصله بین آرمان‌ها و واقعیت‌ها، موجب کاهش سرمایه اجتماعی خواهد شد و شاخص‌هایی مانند: ۱- فاصله مردم و حاکمیت ۲- غیریت ستایی ۳- هویت‌زدایی ۴- بی‌توجهی مردم به قوانین موضوعه ۵- تقلیل مشارکت اجتماعی سیاسی ۶- جابه‌جایی منزلت‌های اجتماعی برای اندازه‌گیری میزان سرمایه اجتماعی نظام سیاسی لازم است. سرمایه اجتماعی نظام با القاعات و شبهات مختلف از سوی دشمنان و ناکارآمدی و سوءاستفاده‌های شخصی از قدرت در داخل می‌تواند مورد تهدید قرار گیرد.

سرمایه اجتماعی در دهه‌های اخیر وارد ادبیات سیاسی- اجتماعی جهان شد و کم‌کم به ادبیات رایج در ایران نیز تبدیل شد. بدون تردید وقتی صحبت از «سرمایه اجتماعی نظام» به میان می‌آید در نسبت با مردم‌سالاری بازخوانی می‌شود. اصولاً سرمایه اجتماعی وقتی در نسبت با حاکمیت تعریف می‌شود شاخص و میزان آن با مشارکت مردم‌سالارانه سنجیده می‌شود. مشارکت ملی و اجتماعی و سطح و میزان آن جلوه‌ای از میزان سرمایه اجتماعی نظام سیاسی محسوب می‌شود. عوامل فروکاهنده یا فزاینده سرمایه اجتماعی متناسب با عرف و فرهنگ جامعه ساخته می‌شود. اما برخی از پارامترهای سازنده آن جنبه جهانی و جهان شمول نیز به خود گرفته است. «رضایت نسبی» که محصول «کارآمدی» است تقریباً در همه جای دنیا سرمایه اجتماعی تولید می‌کند. اما در ایران موارد دیگری نیز هست که متأثر از «باورهای دینی»، «هنجارهای عمومی»، «اخلاق دینی» و «زندگی حاکمان» است. به طور مثال در جهان سرمایه‌داری میزان ثروت حاکمان یک ارزش است و اعلام آن نیز به نوعی پرستیژ و برازندگی است. اما در ایران اسلامی ثروت‌اندوزی حاکمان موجب کاهش یا از بین بردن سرمایه اجتماعی نظام خواهد شد. به نظر می‌رسد دنیای غرب و گفتمان رقیب بعد از ناتوانی در براندازی سخت، کم‌کم به سمت شناسایی سرمایه‌های اجتماعی نظام جمهوری اسلامی پیش رفت و تلاش کرد به آنان خدشه وارد کند. شاید روی دیگر سکه سرمایه اجتماعی همان «اعتماد عمومی» باشد که فروکاستن آن امروز در قالب «جنگ نرم» هویدا می‌شود. جنگ نرم همان مبارزه‌ای است که ماحصل آن از بین بردن سرمایه اجتماعی نظام سیاسی است. به صورت طبیعی سرمایه اجتماعی نظام جمهوری اسلامی ایران در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تولید و در همین ابعاد نیز فرو می‌کاهد. پیوند اعتقادی مردم و حاکمیت مهم‌ترین مولد سرمایه اجتماعی نظام است که به انحای مختلف مورد هجوم است. در ادامه به چپستی سرمایه اجتماعی می‌پردازیم سپس به عوامل و تهدیداتی که سرمایه اجتماعی نظام را نشانه رفته است خواهیم پرداخت.

تعریف سرمایه اجتماعی

در تعریف جدید از سرمایه اجتماعی نظرات مختلفی وجود دارد که هم روابط بین افراد، انسان‌ها، گروه‌ها و شبکه‌ها را در برمی‌گیرد و هم روابط مردم و حاکمیت را معنادهی می‌کند. «بورديو» جامعه‌شناس فرانسوی سرمایه اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «سرمایه اجتماعی، انباشت منابع بالقوه و بالفعل است که مربوط به داشتن شبکه‌های نسبتاً پایدار از روابط کم و بیش نهادینه شده از آشنایی و شناخت متقابل است. یا به عبارت دیگر عضویت در یک گروه برای هر یک از اعضایش از طریق حمایت سرمایه جمعی، صلاحیتی را فراهم می‌کند که آنان را مستحق اعتبار به معانی مختلف می‌کند.» «پاتنام» تعریفی از سرمایه اجتماعی ارائه می‌کند که به شکل حکومتی و سطح ملی برمی‌گردد. وی معتقد است: «سرمایه اجتماعی به خصوصیتی از سازمان اجتماعی نظیر شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اشاره دارد که همکاری و هماهنگی برای منافع متقابل را تسهیل می‌کند.» در تعریف بورديو آنچه در نسبت با نظام جمهوری اسلامی قابل انطباق و همسویی است «فراهم کردن صلاحیت جمعی» از روابط متقابل مردم و حاکمیت است که از طریق «شناخت متقابل» حاصل می‌شود در تعریف پاتنام سه کلید واژه «شبکه‌ها»، «هنجارها» و «اعتماد» بسیار مهم است.

هسته‌ها و شبکه‌هایی که می‌توانند برای نظام سرمایه اجتماعی تولید یا سرمایه اجتماعی را از بین ببرند همیشه مدنظر بوده است. امروزه که شبکه‌های اجتماعی جنبه‌های عینی و ابزاری یافته‌اند و تعامل مجازی را رقم زده‌اند این موضوع اهمیت ویژه‌ای یافته است. هنجارها زمینه‌های ذهنی سرمایه اجتماعی را برای نظام فراهم می‌کند. متن اجتماع برای قانع کردن خود نسبت به حقانیت نظام سیاسی به دنبال تئوری و فلسفه و نظریه نیستند بلکه هنجارهای دینی را اگر در رفتار حاکمان تجلی یافته ببینند گزینه سوم که اعتماد است حاصل خواهد شد به تعبیر بهتر بین «هنجارها» و «اعتماد عمومی» و «رفتار حاکمان» رابطه مستقیم وجود دارد. هنجارها (در ایران هنجارهای دینی) شاقول‌های سنجش حاکمان هستند و نتیجه سنجش‌ها اعتماد را تولید یا فرو خواهد کاهید. فرانسویس فوکویاما سرمایه اجتماعی را هنجاری غیر رسمی می‌داند که از ترویج همکاری دو طرفه به

دست می‌آید. وی «هنجارهای روابط متقابل» را واجد تولید سرمایه اجتماعی می‌داند که در حوزه سیاسی به دموکراسی و مردم‌سالاری منجر خواهد شد و اصولاً تبلور عینی میزان سرمایه اجتماعی یک فرد، حزب یا حاکمیت در انتخابات محک خواهد خورد «نان لین» سرمایه اجتماعی را تشکیل شده از سه جزء می‌داند که عبارتند از: منابع نهفته در ساختار اجتماعی، قابلیت دسترسی افراد به این منابع اجتماعی یا گردآوری اینگونه منابع اجتماعی «کنش‌های هدفمند». در تفسیر سخن نان لین باید گفت که «قابلیت دسترسی» همان عدالت اجتماعی است و پیشگیری از ویژه‌خواری و رانت است. اگر حاکمیت منابع را به صورتی قرار دهند که در دسترس همه باشد کنش‌های اجتماعی به صورت هدفمند برای حاکمیت خواهد بود و برای آن سرمایه اجتماعی تولید خواهد کرد. انطباق دینی رفتار حاکمان در ایران مهم‌ترین عوامل در تولید سرمایه اجتماعی برای نظام است. عامل بودن حاکمان به آنچه مدعای دین است اگر عملاً اتفاق بیفتد حتی در غیاب کارآمدی نیز سرمایه اجتماعی نظام کاهش نخواهد یافت. نمونه بارز این مدعا حکومت ده ساله امام خمینی است. در طول این ده سال که خود حضرت امام آن را «حوادث کمرشکن بعد از پیروزی» توصیف می‌کند، کشور یکپارچه درگیر جنگ، ترور، تجزیه‌طلبی و محاصره اقتصادی بود. اما فاصله‌ای بین مردم و امام ایجاد نشد. علت آن همسویی زندگی خصوصی حاکمان با زندگی مردم بود. زندگی در حسینیه جماران و حکومت‌داری در اتاقی محقر خود واجد تولید سرمایه اجتماعی برای نظام جمهوری اسلامی بود که به صورت طبیعی انجام می‌شد. تولید سرمایه اجتماعی در نظام دینی برنامه‌ریزی لازم ندارد بلکه تقید و عامل بودن به آنچه مدعای اصلی حکومت است این سرمایه را به نحو احسن تولید خواهد کرد. سرمایه اجتماعی که از آن به عنوان «اعتماد» و «اعتبار» هم نام برده می‌شود ممکن است در طولانی مدت به دست آید اما در یک واقعه یا پدیده از بین برود یا ممکن است سرمایه اجتماعی موجود جابه‌جا شود که می‌توان آن را «جابه‌جایی منزلت‌ها» نیز نامید.

مهم‌ترین عوامل فروگahنده سرمایه اجتماعی نظام

عوامل متعددی می‌تواند مقوم یا تهدیدکننده سرمایه اجتماعی نظام باشد. ابتدا عوامل

فروکاهنده را بررسی و سپس شاخص‌هایی که نشان دهنده فروپاشی یا کاهش سرمایه اجتماعی است را مرور خواهیم کرد.

۱- اشرافی‌گری متولیان حکومت

در نظامی که خود را مزین به دینداری کرده است هیچ چیز به اندازه دنیاگرایی مسئولان کشور سرمایه اجتماعی را فرو نمی‌کاهد. در سیره پیامبر و اهل بیت و در سیره امام خمینی و مقام معظم رهبری، ساده زیستی و دوری از زخاف دنیا یکی اصل اساسی است. همین اصل، فلسفه حکومت و سیاست در اسلام با نظام‌های مرسوم را متمایز می‌کند. اگر متولیان حکومت اسلامی مانند متوسط مردم زندگی نکنند، مردم از اطراف نظام پراکنده خواندند. قطعاً نظامی که مسئولانش مسابقه رفاه را وجه همت خود کرده باشند نمی‌توانند در بحران‌های ملی و در مقابله با توطئه‌های دشمن ملت را به میدان بطلبند. اگر مردم قدرت را ابزار زراندوزی و ثروت‌اندوزی مسئولان بدانند قطعاً مشارکت سیاسی آنان نیز با تردید مواجه خواهد شد. واژه کوخ نشینان به همین دلیل توسط امام مفهوم‌سازی شد که نظام دینی همراه مستضعفین است و مدافع حقوق آنان است. امام نقطه مقابل را «مرفهین بی‌درد» معرفی کردند و از آنان ابراز برائت می‌کردند. حال اگر حاکمان خود به طبقه مرفهین بپیوندند به صورت طبیعی بی‌درد نیز خواهند شد و احساس مسئولیت آنان نسبت به توده‌ها از بین خواهد رفت و اینچنین وارثان اصلی انقلاب نیز راه دیگری را خواهند گزید. حقوق‌های نجومی یا پاداش‌های کلان که در ماه‌های اخیر به عرصه رسانه کشیده شد مصداق زنگ خطر برای سرمایه اجتماعی نظام است فاصله طبقاتی و هجوم به بیت‌المال در مقابل چشم میلیون‌ها مستضعف می‌تواند سرمایه ۳۷ ساله نظام جمهوری اسلامی را به چالش بکشد و انگاره‌ی «همه دزدند» را در افکار عمومی نهادینه کند.

اگر مسئولیت به «مثابه طعمه» در ذهن مسئولان کشور قرار گرفت ساده زیستی به اشرافی‌گری تبدیل می‌شود و اگر اشرافی‌گری حاکم شد مردمی بودن مسئولان زیر سؤال می‌رود و در نهایت فاصله بین مردم و حاکمیت که مهم‌ترین راهبرد غرب برای فروپاشی نظام سیاسی در ایران است اتفاق خواهد افتاد. شاید در ۳۷ ساله پس از پیروزی

انقلاب اسلامی هیچ چیز به اندازه حقوق‌های نجومی به سرمایه اجتماعی نظام آسیب نرساند. راه بازگرداندن این سرمایه اجتماعی به چند اصل بستگی دارد: ۱- اجماع جهت برخورد با موضوع در نظام وجود داشته باشد. ۲- سیستم‌های نظارتی باید خود سالم باشند و مثال دستمال تمیز را بازی کنند چراکه با دستمال کثیف نمی‌شود شیشه را پاک نمود. ۳- با متخلفین برخورد قضایی صورت گیرد ۴- سوءاستفاده‌کنندگان از قانون را از مسئولیت خلع کنند ۵- دریافت‌های ناصواب و بی‌جهت به بیت‌المال مسترد شود. حتی اگر اقدامات مذکور صورت گیرد و نظام نتواند آن را به ملت ثابت کند اقتناع اجتماعی برای بازگشت سرمایه اجتماعی صورت نگرفته است.

۲- ضعف در اجرای عدالت اجتماعی

از عوامل فروکاهنده سرمایه اجتماعی نظام بی‌عدالتی است که مصداقی از آن در بند بالا آورده شد. مشروعیت نظام اسلامی از دیدگاه مقام معظم رهبری در اجرای عدالت است. این عدالت، عدالت نظری تئوریک نیست که «عدالت توزیعی» است اگر در سه عرصه عدالت به صورت حداکثر به انجام نرسد سرمایه اجتماعی نظامی کاهش خواهد یافت و موجب بدبینی خواهد شد. مهم‌ترین مانع در کشور در حال حاضر مسئله «رانت اطلاعات» است. محدودیت منابع و اختصاص آن به ویژه‌خواران یا آفاژادگان زشت‌ترین نوع هدر دادن سرمایه اجتماعی نظام است.

سه عرصه عدالت عبارتند از:

عدالت اقتصادی توزیع ثروت

عدالت سیاسی توزیع قدرت

عدالت اجتماعی توزیع فرصت

بی‌عدالت و حتی «احساس بی‌عدالتی» از مولفه‌های مهم در کاهش سرمایه اجتماعی نظام به حساب می‌آید. این کاهش سرمایه زمانی شکننده است که نماد و قله عدالت در مکتب تشیع امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) است.

۳- عدم پاسخگویی حاکمان

در حکومتی که وظیفه حاکمیت خدمت‌گذاری است و مردم حاکمان را به قدرت و

حکومت می‌رسانند. اقل‌سازی افکار عمومی نسبت به اقدامات حکومت اصل اساسی است. در ایران اسلامی که دشمنان در صدد تخریب حاکمیت در چشم مردم هستند این اصل اهمیت دوچندان می‌یابد. توجیه رفتار حکومت به صورت منطقی می‌تواند سرمایه اجتماعی نظام سیاسی را افزایش دهد و علاوه بر تولید سرمایه اجتماعی برخورد صادقانه با مردم می‌تواند کشور را از شرایط سخت هم عبور دهد. به طور مثال اگر دولت حقایق هسته‌ای و علل واقعی تحریم را برای ملت بازگو کند، همراهی و ایستادگی ملی دوچندان خواهد شد. اما اگر مردم اطلاعات خود در این زمینه‌ها از رسانه معاند دریافت کنند به صورت طبیعی سامانه ذهنی دیگری پیدا می‌کند و سوءظن آنان نسبت به اقدامات حکومت تقویت خواهد شد.

۴- ناکارآمدی

از وظایف اساسی حکومت است که به مسائل مردم رسیدگی کند و نتیجه آن «اصل رضایت» باشد. دولت باید بتواند با اقدامات خود بالای پنجاه درصد جامعه را نسبت به اقدامات راضی نگه دارد. کارآمدی در عرصه‌های اقتصادی، نظیر تولید، اشتغال، کیفیت کالا، دسترسی به اطلاعات، فرصت‌های برابر اجتماعی، امنیت، رونق تجارت و... می‌تواند کارآمدی را برجسته سازد. در نظام اسلامی که قرار است حکومت «الهام‌بخش» نیز باشد این کارآمدی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کارآمدی نظام سیاسی تأثیرات شخصی نیز بر افراد و گروه‌های اجتماعی دارد. از سوی دیگر مشارکت سیاسی و فراخوان‌های حکومت در بسیج اجتماعی را تسهیل خواهد کرد. اگر نظامی سیاسی از ناکارآمدی رنج برد یا فساد آن را احاطه کند فرایند سرمایه‌سوزی شروع خواهد شد و فاصله مردم و حاکمیت اتفاق خواهد افتاد. انتخابات و مشارکت سیاسی بدون رونق یا کم رونق خواهد شد و در نتیجه طمع دشمنان در آسیب‌رسانی به هویت و حیات حکومت را تحریک خواهد کرد. به صورتی طبیعی نظام‌های سیاسی که از عدم پشتوانه مردمی رنج ببرند یا باید به بیگانه تکیه کنند یا به سمت بسته شدن فضا پیش بروند که در هر دو صورت سرمایه اجتماعی آنان تنزل خواهد کرد.

۵- فاصله بین آرمان‌ها و واقعیت‌ها

هیچ ملتی در جهان در راه آرمان‌های انقلابش به اندازه مردم ایران ایستادگی نکرد. حضرت امام به همین دلیل دوبار در توصیف ملت ایران، آنان را بهتر از ملت رسول‌الله در حجاز و امیرالمؤمنین در کوفه می‌داند. ملتی که به دنبال آرمان‌های انقلاب اسلامی است نمی‌تواند از یک زندگی متوسط و معمولی برخوردار نباشد. به همین دلیل حضرت امام سفارش می‌کرد که «نگذارید پیشکسوتان جهاد و شهادت در پیچ و خم مشکلات زندگی به فراموشی سپرده شوند». رأی سال ۱۳۹۲ مردم تهران نشان داد که وارثان و حامیان اصلی انقلاب مشارکت کمتری را نسبت به مرفهین ثبت کردند و اگر این روند ادامه یابد به این معنی که مردم بین حداقل‌های زندگی و آرمان‌های انقلاب اسلامی فاصله احساس می‌کنند و دغدغه یک زندگی معمولی ذهن آنان را به خود مشغول کرده است. از نگاه مقام معظم رهبری یا باید قدرتمند باشیم تا بتوانیم از آرمان‌ها و ارزش‌های خود در جهان دفاع کنیم یا باید از هویت خود دست برداریم که به صورت طبیعی گزینه اول مطلوب است. قدرتمند شدن الزاماتی دارد که پیشرفت اقتصادی علمی از مهم‌ترین آن است و اگر در این دو رشد نماییم مشکلات مردم حل و کارآمدی نظام به صورت طبیعی خودنمایی خواهد کرد و سرمایه اجتماعی نظام به فزونی خواهد نهاد.

شاخص‌های فرو کاهنده سرمایه اجتماعی

پس از بررسی علل فروکاستن سرمایه اجتماعی نظام می‌توان شاخص‌هایی را برای فهم کاهش سرمایه اجتماعی شناسایی و جهت ارزیابی به کار بست. بدون تردید همان عواملی که موجب کاهش سرمایه اجتماعی می‌شود می‌تواند به نقطه قوت هم تبدیل شود و سرمایه اجتماعی را افزایش دهد. عمده‌ترین عوامل فروکاهنده سرمایه اجتماعی نظام که عدم پیشگیری از آنها می‌تواند خسارت بار باشد عبارتند از:

۱- فاصله مردم و حاکمیت:

دلسردی، عدم هارمونی، تردید، نق‌زنی مستمر، کاهش مشارکت ملی و اجتماعی، بی‌توجهی به قوانین موضوعه نشانه‌هایی از فاصله مردم و حاکمیت است که علت اصلی آن از دست رفتن یا کاهش سرمایه اجتماعی است. دنیای غرب در ۳۷ سال گذشته تلاش نموده است

این مهم تحقق شود زیرا پی‌برده‌اند که تنها عامل حفظ نظام اسلامی در مقابل سیل توطئه‌ها و خصومت‌ها، همسوئی مردم و حاکمیت است.

مقام معظم رهبری در خطبه نماز جمعه ۱۳۸۸/۳/۲۹ (بعد از فتنه) فرمودند: «نظام مورد اعتماد مردم است این اعتماد به راحتی به دست نیامده است که عده‌ای چوب حراج به آن زده‌اند» بنابراین نظامی که می‌خواهد در مقابل استکبار بایستد باید همه روزهایی که می‌تواند فاصله بین مردم و حاکمیت را رقم بزند ببندد.

۲- غیریت پرستی (بیگانه ستائی)

غیریت زدایی در مقابل دشمن و عدم حساسیت نسبت به آن روی دیگر سکه کاهش سرمایه اجتماعی است وقتی دشمن بتواند از جبهه انقلاب اسلامی یارگیری نماید یا در دل‌ها، اراده‌ها و باورها نفوذ کند به این معنا است که عده‌ای نسبت به نظام سست شده‌اند و اقدامات دشمن در مردم مؤثر بوده است. نمونه‌های این موضوع موفقیت دشمن در خط دهی در فتنه ۱۳۷۸ و ۱۳۸۸ می‌باشد. دفاع از دشمن و احساس کمتری ملی نیز نمونه‌هایی از بیگانه ستائی و خود کم‌بینی است که ما حاصل آن کاهش سرمایه اجتماعی است مقایسه کشور با دیگر کشورها و القاء کمتری نشانه‌ای از خود کم‌بینی و خود باختگی است که اگر عمومیت یابد می‌تواند به سرمایه اجتماعی کشور آسیب برساند. دشمنان در این زمینه اقدامات هوشمندانه‌ای همچون بورس‌های تحصیلی و شخصیت پردازی (شیرین عبادی...) انجام دادند و به اقدامات مقایسه‌ای روی آورده‌اند تا بتوانند اعتماد عمومی نسبت به خود را ارتقاء و نسبت به نظام کاهش دهند.

ضعف در ارق ملی روی دیگر سستی نسبت به دشمن یا بیگانگان است که باید از آن با اقدامات کارآمد جلوگیری و غرور ملی را حفظ نمود.

۳- هویت زدایی

هویت زدایی در فروکاستن سرمایه اجتماعی به این معنی است که تعصب ایرانی اسلامی کم رنگ شود. مقام معظم رهبری هجمه به هویت ملی و دینی را از اهداف دشمنان می‌داند. اما بی‌توجهی به سیاست‌های فرهنگی اجتماعی نظام اسلامی می‌تواند منجر به الگوهای دیگری در زیست و سبک زندگی، بی‌هویتی جوانان، خانواده و... شود.

علاوه بر آن پرستیژ «هویت جهانی» و رها نمودن استانداردهای حیات اسلامی و پیروی از استانداردهای حیات سیاسی، اجتماعی غرب به عنوان «زیست جهان» یا «حقوق جهان شمول» از دیگر مؤلفه‌های هویت‌زدایی است. هویت‌زدایی ملی و دینی می‌تواند به هویت‌های دیگر نیز آسیب برساند. هر ایرانی دارای چهار هویت ملی، دینی، قومی و مدرن است. گرایش به هویت مدرن و خصوصاً پست مدرن می‌تواند هویت ایرانی اسلامی را دچار بحران هویت کند که نهایتاً از سرمایه اجتماعی نظام می‌کاهد.

۴- بی‌توجهی به قوانین موضوعه

تخلف‌های عمومی یا ترمز آگاهانه از قوانین کشور به معنی «شکاف حقوقی» بین حاکمان و اعمال شوندگان قانون است. البته بجز قانون ماهواره اکثر قوانین کشور توسط مردم رعایت می‌شود اما سرپیچی از قوانین مصوب نظام یا سینه سپر کردن مقابل آنها اگر به رویه تبدیل شود می‌تواند نشانگر کاهش سرمایه اجتماعی نظام و اعتماد عمومی نسبت به آن باشد. به همین دلیل باید حجم قوانین کنترل کننده کاهش یابد و قوانین موجود از کارآمدی توأم با رضایت برخوردار باشند. دور زدن قانون، فساد اداری، رشوه و... نشانگر ناسالمی سیستم است که وقتی مقابل چشم مردم انجام شود هیبت حاکمیت تقلیل خواهد یافت.

۵- تقلیل مشارکت اجتماعی سیاسی

از مهمترین نشانه‌های کاهش سرمایه اجتماعی یک نظام سیاسی، کاهش تدریجی مشارکت مردم در پروژه‌ها و پروسه‌های ملی است که از سوی حاکمیت طراحی و اجراء می‌شود یا بر اساس قانون اساسی باید در بستر تاریخی به صورت متوالی اجراء گردد (انتخابات). هر گاه نظام سیاسی کارآمد و مورد اعتماد عمومی باشد مشارکت‌ها رشد خواهد کرد و راهپیمایی‌ها پرشکوه خواهد بود. مردم در امر مصرف داخلی و تولید ملی مشارکت خواهند کرد، به نیروهای سیاسی نزدیک‌تر به حاکمیت رأی خواهند داد. در ایران اسلامی تاکنون مشارکت در انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و رفراندوم قانون اساسی بین ۵۱ تا ۹۸ بوده است و از میانگین جهانی بالاتر است. اگر مشارکت در همه زمان‌ها بالای ۶۰ درصد باشد به معنی حفظ سرمایه اجتماعی نظام است. در انتخابات

ریاست جمهوری ۱۳۸۸ که این مشارکت به ۸۵ رسید دشمنان بسیار بر آشفته شدند و خواستند آن را غیر واقعی نشان دهند و تلاش کردند آن را از نقطه قوت به نقطه ضعف تبدیل و بخشی از مردم را مقابل نظام قرار دهند. مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویی ماه رمضان ۱۳۸۸ در جواب دانشجویی که مسئله کهریزک را خیانت خواند فرمود: «آن مسئله بالاتر از خیانت بود، جنایت بود، بنده شخصاً این پرونده را تا آخر دنبال می‌کنم اما شما باید بدانید که این مسئله اصلی نبود بلکه تابعی از مسئله اصلی بود. مسئله اصلی چی بود؟ مسئله اصلی این بود که از فردای انتخابات کاری کردند که نظام اسلامی علی‌رغم مشارکت هشتاد و پنج درصدی مردم نتوانست سرش را در مقابل چشم ملت‌های اسلامی بالا بگیرد». سخن رهبری به این معنی است که آن ظرفیت ۸۵ محصول اعتماد مردم به نظام بود اما عده‌ای آن را به ضد اعتماد تبدیل و نظام نتوانست از آن بهره‌برداری کند. میزان مشارکت ملی شاخص مهمی برای تشخیص میزان سرمایه اجتماعی یک نظام سیاسی است. در ایران نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی باید در حوزه اجتماعی تعمق و تمرکز بیشتری داشته باشند تا سرمایه اجتماعی نظام را افزایش و از هدر رفت آن به سمت غیریت جلوگیری نمایند.

۶- جابجایی منزلت‌های اجتماعی

بعضی مواقع سرمایه اجتماعی فرو نمی‌کاهد بلکه جابجا می‌شود. سرمایه به سمتی می‌رود که از شایستگی و لیاقت لازم برخوردار نیست اما وقتی ارزش‌های حاکم یا ارزش‌های مورد تأکید حاکمیت با چالش مواجه می‌شود نشانگر جابجایی در منزلت اجتماعی است. فرض کنید یک مرجع معظم تقلید در جامعه ما از جایگاه اجتماعی بالاتر برخوردار است یا یک هنر پیشه سینما یا یک فوتبالیست تیم ملی؟ یک استاد دانشگاه منزلت بیشتری دارد یا یک رئیس بانک؟ تغییر منزلت‌ها و خصوصاً منزلت‌های ارزشی، به معنی سرمایه‌سوزی در حوزه‌های مهم و گرایش به منزلت‌های کاذب است که عدم جلوگیری از آن می‌تواند به نهادینه شدن ارزش‌های کاذب منجر شود. عرفان‌های کاذب، گرایش به شخصیت‌های اپوزسیون نیز نمونه‌هایی از این مسئله است که باید مورد توجه حاکمیت قرار گیرد.

سه عامل ناکارآمدی، اشرافی‌گری مسئولان و اقدامات همه جانبه دشمنان می‌تواند از سرمایه‌اجتماعی نظام اسلامی بکاهد، از آنجا که مقاومت دلیرانه نظام اسلامی در ۳۷ ساله گذشته و پیروزی در اکثر میدان‌هایی که شعار آن را داده است، به پشتوانه ملت بوده است، حفظ سرمایه اجتماعی نظام از اوجب واجبات است. فاصله بین مردم و حاکمیت زنگ خطری از سرمایه‌سوزی است که برای پیشگیری از آن لازم است به ماهیت حقیقی نظام همچون ساده‌زیستی مسئولان و مردمی بودن آنان بیش از پیش توجه شود و در برخورد با تخلف بدون اغماض عمل شود و اقناء اجتماعی نیز به عنوان یک اصل همیشه مد نظر حاکمیت باشد.

تجربیات و دستاوردهای
پژوهشگران ایرانی

احمدی نژاد و نمودهای
انحرافی

شهریور ۱۳۹۵

رسول سنائی راد

ورود زود هنگام آقای احمدی نژاد به عرصه رقابت‌های انتخاباتی با واکنش‌های متفاوت مواجه شده و برخی از نیروهای ارزشی با تصور اینکه تنها او توان هم‌اوردی و کنار زدن آقای روحانی از عرصه قدرت را دارد و می‌تواند همچون گذشته مسائل کشور را حل کند، به او به چشم ناجی نگریسته و لذا ناخواسته، او را در به راه انداختن و مانور انتخاباتی و نمایش پایگاه مردمی برای تحمیل مصلحت‌گرایی بر نهادهای نظارتی یاری می‌دهند. حال آنکه احمدی نژاد ۶ ساله اول دولت‌های نهم و دهم با احمدی نژاد سال‌های پایانی دولت دهم متفاوت است و لذا واقعیت‌های مربوط به او با برداشت‌ها و خواسته‌های نیروی‌های ارزشی تفاوت‌های اساسی دارد. احمدی نژاد فعلی در رویکردها، مواضع و اولویت‌های سیاسی تکرار همان آقای هاشمی و روحانی است.

وجود روحیاتی چون خودشیفتگی و تکروی در احمدی نژاد موجب پدید آمدن شقاق و اختلاف در جبهه انقلاب شده و لذا چنین کار کردن، استقبال افراطیون جریان اصلاحات و اعتدال را موجب گردیده است.

ورود زود هنگام آقای احمدی نژاد به عرصه رقابت‌های انتخاباتی و آنهم با استفاده از ظرفیت‌ها و جمعیت‌های منتسب به نیروهای ارزشی با چند نوع واکنش در جامعه سیاسی مواجه شده است که عبارتند از:

۱- بی‌اعتنایی و عادی پنداشتن این تحرکات و قائل نبودن به پایگاه اجتماعی و عقبه جریانی احمدی نژاد.

۲- استقبال از ورود وی به عرصه رقابت‌ها که هم طرفداران وی را شامل می‌شود که تنها او را ناجی می‌دانند و هم مخالفانی که ورودش را موجب انسجام جریان اصلاحات - اعتدال و انشقاق جریان اصولگرا می‌دانند. بر این اساس بخشی از رقبای اصولگرا هم موافق ورود او هستند.

۳- نگرانی از بازگشت احمدی نژاد که شامل بخش‌هایی از نیروها و فعالین سیاسی هر دو جریان سیاسی مطرح کشور، می‌شود.

اما آنچه این تحرکات را برای خانواده انقلاب، واجد اهمیت برای تحلیل و بررسی می‌کند، پیامدهای احتمالی بازگشت احمدی نژاد به قدرت بر سرنوشت انقلاب اسلامی و روند پیشروندگی و پیشبرندگی انقلاب اسلامی با توجه به سوابق و خصلت‌های سیاسی وی می‌باشد که در این نوشتار به آن می‌پردازیم:

الف- اهداف احمدی‌نژاد از تحرکات سیاسی پرشده و زود هنگام

فعالیت‌های سیاسی احمدی‌نژاد که شامل سازماندهی برخی مسئولان دوران ریاست جمهوری و تلاش برای احیاء شبکه رأی، فعال‌سازی بخش رسانه‌ای و برنامه‌ریزی برای سفرهای سیاسی و سخنرانی در اجتماعاتی سازمان‌یافته به وسیله شبکه سیاسی همراه و متکی بر نیروهای ناراضی از عملکرد و مواضع روحانی و دولتمردان حامی او است، اهداف ذیل را دنبال می‌کند:

- ۱- پاسخگویی به شبهات و سوالات پدید آمده نسبت به عملکرد و مواضع گذشته خود.
- ۲- بهره‌گیری از اشتباهات و ناکارآمدی‌های دولت یازدهم برای معرفی خویش به عنوان ناجی.
- ۳- بکارگیری توان بسیج‌گری و به راه انداختن سونامی و دومینوی اجتماعات مردمی و فشار بر شورای نگهبان برای اخذ تایید و واداشتن نظام به پذیرش خود.

ب- مخاطبان و همراهان

احمدی‌نژاد با استقبال از هر گونه دعوت و حتی دادن پیام به برخی ائمه جمعه و جماعت و یا هواداران خویش و اعلام آمادگی برای اجابت دعوت و سفر به هر محلی، با طیفی از مخاطبان مواجه می‌شود که عبارتند از:

- ۱- کسانی که از وعده‌های عمل نشده و پیامدهای کم‌تحرکی و ضعف عملکرد آقای روحانی به ستوه آمده و یا مواضع و دیدگاه‌های وی را معایر عقاید و علائق خویش دانسته و بدنبال فردی می‌گردند که حریف وی در عرصه رقابت انتخاباتی پیش رو باشد.
- ۲- کسانی که با خاطره‌ای مثبت از عملکرد دولت‌های نهم و دهم، آن را ناشی از توان و عملکرد شخص احمدی‌نژاد تلقی و بازگشت او را کلید حل مشکلات موجود تلقی می‌کنند.
- ۳- کسانی که نسبت به عملکرد و مواضع احمدی‌نژاد در گذشته انتقاد داشته ولی تنها او را در عرصه مناظره و هم‌آوردی با روحانی توانمند تلقی کرده و برای دفع و طرد روحانی

پذیرش او را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

۴- کسانی که با تصور فاصله گرفتن احمدی‌نژاد از برخی اطرافیان مسأله‌دار، او را متفاوت از گذشته تلقی و یا در عین قبول اشتباهات وی در گذشته، قائل به امکان تغییر و اصلاح و استفاده از توانمندی او و حتی جبران اشتباهات قبلی را با دادن مسئولیت مجدد به وی ممکن می‌دانند.

۵- کسانی که بازگشت به گردونه قدرت و یا حل برخی مشکلات معیشتی خود را در پیوند با حضور مجدد احمدی‌نژاد در عرصه قدرت تلقی می‌کنند.

با توجه به این طیف مخاطبان و استقبال‌کنندگان است که احمدی‌نژاد بعد از سه سال سکوت در برابر سیاست‌ها، رویکرد و عملکرد دولت و با امید به متغیرهایی چون؛ ۱- کمرنگ بودن حافظه تاریخی مردم و فراموش شدن سابقه و عملکرد گذشته وی و رنگ باختن آن در افکار عمومی ۲- یأس و ناامیدی مردم از دولت روحانی و اقبال به گزینه‌ای که عبور از روحانی را ممکن سازد ۳- خلاء سیاسی در عرصه رقابت‌ها و عدم آمادگی جریان اصولگرایی برای انسجام‌بخشی و معرفی نامزد انتخاباتی برای رقابت با روحانی ۴- گرایش عاطفی و روانی مردم به طرف مظلوم در قطب‌بندی‌های سیاسی و تصور اینکه مردم او را مظلوم می‌پندارند، اقدام به ورود زودهنگام به عرصه رقابت‌های انتخاباتی کرده است.

ورودی که با استقبال بخشی از نیروهای گله‌مند و یا احساسی مواجه شده و علاوه بر مطرح کردن احمدی‌نژاد در عرصه افکار عمومی، او را نزد نهادهای و نظارتی و حتی رقباء، واجد پایگاه مردمی نشان داده و مصلحت‌اندیشی را به آنان تحمیل می‌کند.

ج - فاصله واقعیت‌های مربوط به احمدی‌نژاد با برداشت‌های شیفتگان و دلدادگان وی

اول - شباهت‌ها بیشتر به روحانی است تا تفاوت‌ها

گرچه بین آقایان روحانی و احمدی‌نژاد تفاوت‌هایی وجود دارد که یکی را نخبه‌گرا و دیگر را توده‌گرا معرفی و لذا حامیان یکی را در افشار متوسط و مرفه و دیگری را در توده‌های

مردم قرار داده، اما شباهت‌های این دو پس از رسیدن به قدرت بیشتر از تفاوت‌های آنان قبل از مسئولیت و نشستن بر کرسی قدرت است. این شباهت‌ها عبارتند از:

۱- عملگرایی و چرخش در گرایش‌های سیاسی و رفتاری که احمدی‌نژاد سال ۸۴ را با احمدی‌نژاد دو سال آخر دولت دهم به کلی متفاوت ساخته و روحانی سال ۷۸ با گرایش ارزشی و سخنرانی در ۲۳ تیر آن سال را با متحد جریان اصلاحات و دمخور حامیان فتنه پس از کسب قدرت، متفاوت کرده است.

۲- گرفتاری به حلقه اطرافیان و ترجیح عواطف و علقه‌های عاطفی (تأثیرپذیری احمدی‌نژاد از مشائی)

۳- اباحه‌گری و پذیرش لیبرالیسم فرهنگی که هر دو اعتقادی به نظارت و پایش در این عرصه و تقویت ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی نداشته و نظارت رسمی چون گشت ارشاد تا نظارت همگانی چون امر به معروف و نهی از منکر را زیر سؤال می‌برند.

۴- بی‌پروایی در تماس با دشمن و اعتماد به او برای مذاکره و آنهم با تکیه بر مذاکرات پنهان و شیوه خط دو که البته واسطه‌ها و عناصر پنهان با هم متفاوت‌اند. اما هر دو آن را بر حل مشکلات با نظام استکبار و آمریکا ضروری دانسته و سفر به نیویورک و تحویل لبخند به سران کاخ سفید را مشکل‌گشا تلقی کرده و به آن مشتاقند، البته شیوه یکی تماس تلفنی و دیگری نامه‌نگاری و مصاحبه‌های هدفمند است.

۵- فراموش شدن تدابیر و فرامین رهبری که گاه به تقابل چون بیان بیداری انسانی در برابر بیداری اسلامی از سوی یکی و تاکید بر مذاکره پیرامون مسائل منطقه‌ای در برابر نگاه رهبری که آن را سم مهلک می‌داند، از سوی دیگری نیز کشیده می‌شود. اما نمونه مشترک بی‌اعتنایی به تدبیر اقتصاد مقاومتی و بی‌عملی نسبت به آن است.

۶- اشتباهات راهبردی و محاسباتی برای حل مسائل اساسی که موجب شد احمدی‌نژاد با برهم زدن تدابیر نظام، امکان حل مسئله هسته‌ای را از طریق تعامل با سایر کشورها، برای حفظ فرصت مذاکره با آمریکا برای خویش برهم زند و خوش بینی دولت فعلی به آمریکا

۷- خودشیفتگی و بی‌اعتنایی به آراء انتقادی و کارشناسی دیگران که گاه به سطح اهانت

و بروز رفتارهای عصبی کشیده شده و نوعی عجب و غرور را نیز بازتاب می‌دهد.
۸- باندبازی و عدم اجازه رسیدگی قضایی به تخلفات و جرائم اطرافیان که البته آقای احمدی نژاد به صراحت خط قرمز تعیین می‌کرد (پرونده متهمانی چون رحیمی و بقائی، زمان احمدی نژاد رسیدگی نشد)

۹- نفوذپذیری و بی‌پروایی نسبت به عناصر مشکوک و مرتبط با سرویس‌های بیگانه که در دوره احمدی نژاد و دولت کنونی عناصر مشترکی چون باند نمازی فعال داشته و عناصری چون پریوش سطوتی و جهانبانی توانستند خود را به احمدی نژاد نزدیک سازند و عناصری چون جیسون رضائیان در دوران فعلی سر از نهاد ریاست جمهوری در آورند.

دوم- توان واقعی احمدی نژاد برای حل مسائل اساسی و مشکلات کشور

براساس نظرسنجی‌ها مشکلات و مسائل اساسی کشورمان مسائلی است که در سال ۹۲ به انتخاب روحانی منجر شد. این مسائل عبارتند از ۱- اقتصاد ۲- معیشت مردم ۳- اشتغال که البته رکود هم به آن افزوده شده است. مشکلات و مسائلی که گرچه بهانه آن آثار تحریم بود، اما عمده آن به مدیریت کشور بر می‌گشت و گرچه در آن زمان نامزدهایی چون روحانی بر این واقعیت صحنه گذاشت، اما متاسفانه همچنان ادامه یافت که ریشه در همان عملکرد و رویکرد مشابه دولت فعلی و احمدی نژاد در برخورد با این موضوعات دارند که عبارتند از:

۱- کم توجهی به پیاده‌سازی اقتصاد مقاوتی که پیام تکراری امام خامنه‌ای در دولت‌های قبل و جدید بوده است.

۲- تکیه بر اقتصاد نفتی و واردات که هم مشوق دشمن بر حفظ و تداوم تحریم بوده و هم سم مهلک برای تولید داخلی و اشتغال به حساب می‌آید.

۳- تکیه بر گفتاردرمانی، وعده و وعید و آمارسازی برای سرگرم‌سازی مردم و موکول کردن حل مسائل به آینده که وجه مشترک هر دو به حساب آمده و تمرکز به سیاست و سیاسی کاری را هم باید به آن افزود. جالب تر اینکه هر دو کلید حل مشکلات را مذاکره با آمریکا و غرب بسته و برای افزایش سطح تماس و رابطه بی‌قرار بوده‌اند.

ضمن آنکه نباید فراموش کرد که هر دو به سیاست حرکت به سمت اداره کشور بدون در

آمدهای نفتی بی‌اعتنا بوده و همان مسیر اشتباه دوره کارگزاران را تکرار کرده‌اند.

سوم- نادرستی ناجی‌انگاری احمدی‌نژاد

از جمله ویژگی‌های مثبت احمدی‌نژاد، شکستن حلقه بسته مسئولیت در کشور و ضربه به الیگارشی و قبيله سالاری حاکم بر عرصه مدیریت بود که منجر به شکل‌گیری دولت‌های نهم و دهم با چهره‌های نو و عموماً جوان و پرانرژی بود. لذا آنچه به نام احمدی‌نژاد ثبت شده کارکرد کابینه و تیمی بود که با روحیه انقلابی و جهادی همکاری با او را پذیرفته و با رویکرد اجتماعی و ارزشی خدمت به مردم و کشور را دنبال می‌کردند. لذا طرح‌هایی چون مسکن مهر، خودکفایی در تولید بنزین، وام‌های اشتغال و راه‌اندازی صنایع کوچک و ... کارکرد این تیم به حساب می‌آید که بسیاری از آن در زمره منتقدان احمدی‌نژاد پس از سالهای ۸۹ در آمده و برخی از آنان هم با بی‌مهری احمدی‌نژاد مواجه و عزل یا وادار به کناره‌گیری شدند که عزل وزیر خارجه حین ماموریت خارج از کشور یک خاطره ماندگار در تاریخ دیپلماسی کشور شد. لذا امکان اینکه احمدی‌نژاد در صورت بازگشت به قدرت مشکلات و مسائل را حل کند جای سؤال جدی دارد زیرا که:

۱- مواجه شدن این افراد با رفتار و کیش شخصیت خودمحور و غیر قابل پیش‌بینی احمدی‌نژاد، مثل یکشنبه سیاه، ۱۱ روز خانه‌نشینی، عزل وزیر خارجه، اصرار به معاون اولی همزاد اعتقادی انحرافی و حتی تلاش برای ریاست جمهوری او مطابق مدل مدودف پوتین و... انگیزه همکاری از این تیم را با وی سلب کرده است.

۲- خودمحوری و خودرای بودن احمدی‌نژاد که او را از رعایت قوانین، ضوابط و اسناد راهبردی و بالادستی و التزام به هر گونه قاعده و چارچوب مشخص باز می‌دارد، نه تنها مانع اعتقاد و اطمینان برای گماردن مسئولیت به وی می‌شود، بلکه جای تضمین انجام درست وظایف و مسئولیت‌ها را باقی نگذاشته است.

۳- خصلت احساسی و دست زدن به اقدامات شتابزده و نسنجیده، خطرپذیری رفتارها و تصمیمات وی را افزایش داده و هزینه اقدامات وی برای کشور قابل محاسبه نمی‌باشد.

۴- نامعلوم بودن تکرار شرایط در آمدی کشور که در دوره احمدی‌نژاد با رونق قیمت نفت در تاریخ اقتصادی کشور بی‌سابقه بود و در آمده ۷۰۰ میلیون دلاری نفت، امکان پیاده‌سازی

تصمیمات و سیاست‌هایی را می‌داد که قطعاً در نبود آن درآمدها، مقدور نخواهد بود.

چهارم - اشتباه در برآورد یا مفروض دو قطبی بودن انتخابات و محدود بودن آن به روحانی - احمدی نژاد

اشتباه در برآورد یا مفروض دو قطبی بودن انتخابات و محدود بودن آن به روحانی احمدی نژاد که برخی را متقاعد کرده که فقط احمدی نژاد توان رقابت با او و حذفش را دارد. چنین مفروضی جای تامل جدی دارد. زیرا که:

۱- در کاهش محبوبیت آقای روحانی هیچ تردیدی نیست و چنانچه وی نتواند آورده‌ای از برجام را در عرصه عمل به مردم معرفی کرده و گشایش اقتصادی رقم بزند، رقابت سختی پیش روی خواهد داشت، اما هنوز زمان معرفی نامزد یا نامزدهایی رقیب او فرا نرسیده که علاوه بر مغایرت با اصل اجتناب از ورود به رقابت زود هنگام، می‌تواند زمینه تخریب و سوختن را فراهم کند. لذا شاید انتخابات سه قطبی و شاید هم بدون حضور روحانی باشد.

۲- آمدن احمدی نژاد به عرصه رقابت دو پیامد در این عرصه رقم می‌زند، یکی ایجاد انشقاق و اختلاف در جبهه نیروهای ارزشی انقلاب و دومی همگرایی و تشدید اتحاد در جریان اصلاحات اعتدال که چنانچه نامزد دیگری توسط جریان ارزشی معرفی شود، در برابر تمرکز آراء جریان و اصلاحات اعتدال، پراکندگی در سبب رای نیروهای ارزشی رقم خورده و لذا شانس روحانی و یا نامزد جایگزین وی در جریان حامی او افزایش خواهد یافت. بخصوص اینکه فراوانی نظردهندگان به اینکه چه کسانی نباید در آینده رئیس‌جمهور شود، پس از روحانی به سمت احمدی نژاد است.

با همین نگاه است که برخی چهره‌های اصلاح‌طلب و افراطی از آوردن احمدی نژاد به عنوان بازی خرابکن اصولگرایی استقبال کرده و آن را فرصتی برای شبیه‌سازی طرد معین از عرصه سیاسی در میدان بازی انتخاباتی و رای می‌دانند که رهبری نظام با اجازه تایید مصلحتی او، وزن سیاسی یک جریان مدعی جمهوری خواهی را در عرصه انتخابات و با زبان دمکراسی به صورت شفاف اعلام داشت.

البته احمدی نژاد هم با زرنگی به دنبال ارزیابی و وضعیت‌سنجی است و لذا اگر در سفرها

با اجتماعات کم و استقبال سرد مواجه شود، احتمالاً مدل خاتمی سال ۸۸ را پیاده و به نامزدی فردی جایگزین مثل میرحسین موسوی تن خواهد داد. راستی چه خصلتی در قدرت نهفته است که اگر تهذیب نباشد بازیگران سیاسی مختلف و متفاوت پس از تجربه آن اینقدر به هم شبیه می‌شوند؟ چرا احمدی‌نژاد امروز نمی‌تواند احمدی‌نژاد سال ۸۴ باشد؟